

۴۸

۲۹۹۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموع رسائل مسلم

مؤلف:

شماره قفسه: ۸۰۸۰

موضوع:



شماره ثبت کتاب:

۲۷۳۰۴

۱۰۷۱۱

بازدید شد
۱۳۸۲

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

٢٩٩٢

$$\frac{8080}{47302}$$



۲۷۴۰۲

تجاسر را در شامخانه در ناف و در دریا پرشاید و در ناف
در بخت که تا چرخه شامخانه فواید بر غیرت بقبض سرشته باشند
پرسیده اند بر این نوع قوت در خستند و با برت و این بلیغ
جایک چشم خردناک است چنانکه منظر را طلب بدین نهایت
خوابت بر زبان است نصیر و بطه عدم در شامخانه و خطرات
مقت نیست نصیر و بطه نقص و توهم حرارت و طراوت
و در دفع از ضرر است غیر که از برایت تا با برسته
تا اولین شخص بفرستد که در بطه اطلاعات خارجه و کفایت از آن
و چشم باری و بقیه و توهم هر بدیده بدون خط بیان حقیقت است
و با کمال جرئت بتمام رساند و در بر خیزد علی سراج

318

و در جبهه بخت سکوت را عذر کاغذ نیست زیرا که این حالت
ظاهر را بهتر معترف احوال را نخواهد بود این بر غیرت و توهم هر
نظم است که پیش از این بدیده که هم کفر فواید خود را جمع است و در
آخر میان این در را بیدارند و درم خمر آتش فب را در قوت
ایشان نایز کرده چون حکام خطا بر هر یک از این کثرت نظم است
تألیف خود در خطا کثرت بکوشد این بدیده و در عجب است که کثرت
نظم است هم از طرح بخت این کثرت غرض کرده ام و در هر چه
بطرف نگاه میکنم سر بنم بآن را بر این کسر نخواهد بود این بدیده
طرح هر را افکار حدت جانی میدارم هم بر بخت و این غرضی
مخفی خواهد بود که بچه که خطا خواهد بود در بر بخت رفته شده که با به صفت
از آن خارج بدیده و این که قفل در را کمال حیرت مبر کرده
خاست را در حکم این حالت محارست درم هر کجا جرت است
تبدیل بدیده بدیده است اسم خود را برز و خاتم کار و در این فرجه

چهارصد و پنجاه و سه ساله مرا تا بهشت بشمارید تا این
 خود را بهریم هر خود خواهم نیست نه ای نه دلام نیست
 تا روزی که کنج را بنظر نه کان قهر منج نیست هر حین نه
 برین و جانم نه روزی تا چهار روز که در صلیبی که چرخ میوه

ایران ششم برینده

ز خبر خدا طاعتش شربت و یمن نظم پذیر است هر است
 با یکم هر روز از نظر ترقی ایران فریم که است و هیچ یام بری
 هیچ منت می نه است نظام دل شیه مکنه دشته است
 کار هر منت مخالف مهر پشته به است کار غنعت پشته
 سه ترقی منت به است و قمر سلطان محمد در نظم است
 غنائی بود بخیر و خیر و حسن بود کوفت بهت قضی شطی
 جدیده و نه است بهت سال کمال و نه بر و نه همه
 در نه ملل شمس در هر یک از اول و در پ بهت صانع

نظم

هر قلمر صد نوح مانع ظهور میکند است یمن هر است ی
 زمین است و بدن هیچ لغزشه قهر هر نوع شطی باشد
 درونی تا اثر خارج به سلطان پیرت است است و کفایت
 پادشاه است است و در شومر علی زینب و غزل است است
 دل به جلا جمع حساب ترقی برای ایران فریم است است
 با حرف هر که بهتر از هر روز پادشاه است است خدای غنعت
 در یک متر شش پادشاه به رحمت عقل طبعی و هم بهت بعضا
 خا جبر جبر جمع در لایحه برتر بهت عدم طبعی شکر شطی
 در لایحه بوده و در روز پادشاه ایران در لایحه و در روز
 شطی است هر در فرمک طالب نظم بدن پادشاه عادل شدن
 نجیب است زیرا که بر سر طبعی فرمک شطی و طراز که ممکن
 در لایحه شمسار جان و مال است کرد خلق را بدن هیچ
 در غایت خود کفر حق و از طغیانی که شطی خلق بدن

و با صفت حلاوت شریفین ز حالت انانیت بیرون ز رفتن نهاد
 عدم سر بی در علوم و در اوم خارج بر کمال عیان است تفوق حق
 و شهادت مقام بخت است بر خاستن خصلت نفع و بر ابرار
 جبر از زنت است و لیکن بزرگتر از آن نفع در میان
 به بهیچین پایه بصیرت نیست و با صفت تمام سبب ترقی
 هرگز در است در این سکوب و ل طرف و کفر از انواع است
 صده و نجاه نزار عین در این و حجب تریم سر بر لبانه بجز از بزر
 اندر کمال بنا در یقین را از بزر بستانه و است و نه سبب
 پند که در است تحصیل میکنه بیشتر کرد است ایران مصدق
 و اما تکیه در یک سمت یقین شعیب از قبضه تمام از حجاب نه بردن میکنند
 در است و که حکم به نصاب تصدیق خود میصد نزار و نای
 بر عین میکنه نزار در نفوذ بزر نفیس میصد کرد خلق را منح میکنه
 در نواح قاهره بر روی تر کن فرار میکنند و خیر و عیار میکنند

از قسط غده میسرنه نزار عین و ددیت بجز از زور غده و در سبب
 عدم شتر در شش فواید میسرنه و در سبب اصل کمال شتر در
 میصد و نجاه فرسخ را میسرنه و در ایران جابر شتر غلب است
 نصف منازل را پایه میسرنه و در کمال کمال شتر در
 از خیر تمام است یقین شتر است و کمال شتر است ایران
 در وضع فرنگان نطق میکنه غریق حیرت میوز به اینه لغات
 طبع و خدعه عالم بر این عطا فرشته را میسرنه و است چه قدر
 کرده باشند و چنین عکس این چنین است رسیده باشند یقین در
 سابق ایران بهیچ وجه نمیدهند و صفا شود نه شده و یا خدایه
 و است بینه و الله چگونه میوز در سبب سبب به اینه سبب در است
 کرده باشند و مقام رفیع همچک از اندک بر نجات شینه در ایران
 و عین و شتر است که تمام ددیت را گرفته و صفا عکس شتر
 بنده جیسع بنابر است را از بزر بستانه و در ایران شتر در

دریشت آید بر از نه جا بر کنه ^{بیم} ببار حب را در دیر و دل زل
 داشته در دیها بخند در ایران ^{در} خنر سکونیه و ساهات در
 مملکت را غریق در زلفت دارد ^{دور} دوز بهجک زوز را
 این باری را قمر لقا ت خه نشود نه ^{کدام} که در خه پهی
 درت را بگویم برینا ^{در} شکر چه حبیب جان دارد غنیش سفا
 بشر از این چه خله ^{بهر} که در ذکر ^{در} که حکام ^{در} درت عیت هر چ
 دستا و دیلن ^{در} قنضی خطرات خارج ^{در} همه نیایب از قیاب
 تر است ^{در} خیریکه رفع ^{در} این فر پهی ^{در} بخت مصلح را در نظر محال
 ساخته است غفلت و بیهوشی ^{در} این درت است ^{در} خن
 و مطمن نشسته نه که کوی ^{در} توش را ^{در} هر از سال ^{در} که بر این
 سد در خنده ^{در} خالی ^{در} سکینه که ^{در} تعقل درت و لغات ^{در} تقوا
 سیر اندر کرده نه ^{در} حال ^{در} که ^{در} چنین ^{در} غنیش ^{در} همه ^{در} می
 خواجه ^{در} صفت ^{در} فرک ^{در} دهر ^{در} ایست ^{در} شهر ^{در} خنده ^{در} است ^{در} شهر ^{در} پیکانی

عبرای خط خاهر ^{در} محس ^{در} بغیر ^{در} نخله ^{در} فیت ^{در} کند ^{در} بجان ^{در} کابر ^{در} مازند ^{در} لن
 عربستان ^{در} این ^{در} ملک ^{در} تا ^{در} هزار ^{در} سیاه ^{در} هزار ^{در} غیر ^{در} دارد ^{در} و ^{در} که ^{در} به ^{در} سکوت ^{در} بن
 به عیما ^{در} که ^{در} جابر ^{در} ر ^{در} یک ^{در} رسیده ^{در} بعین ^{در} بطور ^{در} که ^{در} نماند ^{در} نیست ^{در} خدا ^{در} از ^{در} بر
 نصیب ^{در} پادشاه ^{در} اسلام ^{در} تا ^{در} و ^{در} بجز ^{در} از ^{در} تا ^{در} بفسد ^{در} در ^{در} کشت ^{در} است ^{در} که ^{در} رسیده ^{در} کجا
 برود ^{در} و ^{در} از ^{در} فوس ^{در} و ^{در} عمار ^{در} مابین ^{در} خن ^{در} که ^{در} شده ^{در} و ^{در} الکتی ^{در} از ^{در} وضع ^{در} جبه ^{در} فنی ^{در} خ
 حفظ ^{در} که ^{در} صد ^{در} است ^{در} بخت ^{در} خن ^{در} این ^{در} که ^{در} عهد ^{در} خن ^{در} مغرور ^{در} بزرگ ^{در} این ^{در} مملکت ^{در} را
 رفته ^{در} بود ^{در} متصرف ^{در} کلن ^{در} یام ^{در} را ^{در} ش ^{در} سر ^{در} که ^{در} و ^{در} یاب ^{در} نکر ^{در} رسیده
 از ^{در} که ^{در} فر ^{در} رسیده ^{در} خالی ^{در} که ^{در} که ^{در} عهد ^{در} خن ^{در} مغرور ^{در} سر ^{در} فتنه
 به ^{در} است ^{در} فتنه ^{در} از ^{در} این ^{در} که ^{در} از ^{در} عهد ^{در} تا ^{در} هر ^{در} بصد ^{در} سال ^{در} که ^{در} شده ^{در} است
 نقشه ^{در} اسیر ^{در} را ^{در} پیش ^{در} خه ^{در} بگذرد ^{در} و ^{در} این ^{در} صد ^{در} سال ^{در} که ^{در} شده ^{در} را ^{در} از ^{در} نماند
 در ^{در} شر ^{در} این ^{در} در ^{در} هر ^{در} که ^{در} شکسته ^{در} و ^{در} بطور ^{در} بد ^{در} و ^{در} بر ^{در} لن ^{در} که ^{در} فتنه ^{در} در
 تخمین ^{در} است ^{در} بپند ^{در} این ^{در} در ^{در} سبیل ^{در} و ^{در} در ^{در} محس ^{در} خه ^{در} در ^{در} نک ^{در} است
 چه ^{در} قدر ^{در} بزرگ ^{در} شده ^{در} نه ^{در} چه ^{در} خراب ^{در} کرده ^{در} و ^{در} چه ^{در} غرق ^{در} خه ^{در} پند ^{در} است

تکلیف هرگاه می باشد خدا را از عقاید علم فی سبوح بالذکر کشید و از دلان
به ندر در جبرعت نیز پس را در کفر طرف تبریز و نهر را رسیده
و از طرف کبر و جزایات بوستان شده سنین نهید و دفعه نکو شد
در شهر بند دلت خدایه باغ ماندیت

در ابرین وقت پنج ابرین بسته جمیع جلا بیه نه هر چه
فرایسختنی میرسد بگونه ته هزار سالست با این طور بعدیم
و بعد از این هم خواهیم بود سرکار وزیر کو قمر در شمس در آسیا بطور دلفین
خف سفت میگردید آنوقت کسایت فریج لقا را در ده عت
ظریکند آنوقت در مقام دولت را بوزیر بنشیند و بفرستد که بید
لک بام نموده است حالا در سه هزار فرسخ ابرین مکتفه نهیست
در پشته حمزه را در عت نمند بکنند حالا در غنای قله
در دل بخور نه لفظ عربی بکار برده نه سخنان جدیدی حد خبر
داریم علم کت بصیرت هزار قصیده عربی خط داشته بیه هزار

[illegible]

بکنند که در ملک پات باز در آن را قیون ^{بکارت} به در گذرند
 باز خواهند گفت که در بام اندر دین همچون خبر نه است ^{بلا در بام نیکو}
 لفظ بکس نه است ^{لا حلاجه نفر} هر بکس ^{خاسته} خوش نشسته
 و بهان نه بر در نه است که سینه در بزرگ و سخن طبع خود بقدر ده مغایرت
 اندر دین را طبع محکوم خوش کنند ^{بلا کثر عقاید} و علم فزک
 در ظاهر خلاف عقیدت ^{دلی} ماکر بخوایم فقط بعقب طبع خود حرکت
 کنیم تنها تر از درین شهر بام کبریا ^{خوبه} علم در در عقیدت
 هرگاه وضع فزک را کجالت چهار هزار سال قبل ازین برگرداند
 و در در این بزرگ عقیدت علم را سخن خواهند کرد ^{لا مردد درجه}
 جهتم مع علوم بشری ^{بسیار} رسیده عقیدت طبع در تصور دین جبر است
 شد هرگاه در نزد نفر آدم بسیار قدر ایراد ^{بسمع} نند و ناکام با هم
 خیال کنند که بکثرت چه خبر است ^{بقضا} در دین فقط آن سطر خواهند
 ماند عقیدت فزک ^{بسیار} بهتر از عقیدت است ^{حرف} در دست علوم

این است و تصور کردیم این است که هنوز نفیجه ^{نکنند}
 در آنچه قدرش ظاهرند ^{بخیال} میکنیم که درجه ترقی آنها به نقد است
 در صنایع ^{باین} برسیم و حال ^{لایحه} صحت ترقی ^{باین} درین
 تمدن برود کرده است و بر اثر ^{تخصص} در ایران پرودن زرفه
 محال و معنی است که درجه ^{بمنوع} ترقی فزک را بپوشانند تصور
 نباید ^{بمطلب} علم را بخوانیم چنان کنیم که نشانه مطلب ^{باین}
 کار ^{بخیالت} یورپ بر صانع است ^{بمنوع} از این ^{باین} فزک
 ساخته اند و نوع دیگر از افراد ^{باین} دوم ترتیب ^{باین} شده اند و چون
 دامن یک کارخانه شده اند که از یک طرف ^{باین} میسریند و از طرف
 دیگر ^{باین} سیر شده اند ^{باین} از ^{باین} آدم یک کارخانه شده اند
 در ^{باین} طرف ظاهر ^{باین} سیریند و در سمت ^{باین} هر چند ^{باین} کار
 پرودن ^{باین} محمولات ^{باین} کار ^{باین} فزک ^{باین} کم ^{باین} سیریند
 سوزن است ^{باین} ساعت ^{باین} و ^{باین} طبع ^{باین} کثرت ^{باین}

در وضع و ترتیب این نوع کارخانجات فی الجمله اطلاع داریم
 و از آنکه پس از سرور فرمایند در کارخانجات نهانی بکار بفرمایند
 اطلاع نداریم سزاوارست باینکه در آنکه در آن کارخانه است
 از پانصد کدورت و بیست و هشت کسره و آن بخود در آن کارخانه را معلوم
 میشود و نیز در پارس چنان کارخانه است که اگر بوزن مقدار کدورت
 بکسر ظم شود حکم در آنجا برسد بکنه و همچنین کارخانه دانه در قمره
 کدورت پس در آنجا بریزند بهر اندازه میباشند صد و بیست کدورت پس بعد
 از دهان کارخانه پرند و آنجا فرج کنند و هر دو پ
 در کارخانجات فراتر ترقی که در صدر انت مشهور در کارخانجات
 آنجا پیشرفته اند زیرا که اختراعی صنایع فرنگ است و غلبه
 عقرب کفر و نتیجه اجتهاد چند نفر از باب صنایع بهست و جان
 این کارخانجات نهانی چند عقرب و چهار کدورت کدورتی است
 شده هرگز نیست نفر حدس جمع نشود و یک کارخانه است

سازند و حال هرگز است که در آنکه در آن کارخانه است
 و حکم است جمع شوند و در کارخانجات نهانی بحت و خفا
 نازد و بماند از این یکست کدورت است و در آنجا بکار بفرمایند
 در این کارخانجات نهانی ترقی کرده باشند حال خبر سرور در ایران لازم
 داریم این کارخانجات نهانی است مثل کارخانه پات کارخانه
 کارخانه عدالت کارخانه علم کارخانه مینت کارخانه نظام و غیره
 هرگاه بگویم که ما اینها را داریم و غیر اینها را هم کرد و اگر بخواهیم ما خود
 بشیم و این نوع کارخانجات حشر کنیم مشربین و غلبه بخواهیم
 در پیش خود کالکته تشریف بزم و در فرنگ بیان این کارخانجات نهانی
 یک کارخانه دانه که در مرکز است واقع شده است و حرکت جمیع بار
 کارخانجات شش بن سکه بزرگ و کوچک و بیست و نه کس
 و بخود بفرستند و در آنجا بکار بفرمایند و در آنجا بکار
 بکار بکار و در آنجا بکار بکار و در آنجا بکار بکار

و بنگاهت بختبره اگر فرضاً بن سکا بمطعم عی نغده از حدل فرمشت
 بردشته شود هانت نام مملکت فرمشت بصورت جوبستان
 خوله خلد وضع داحول بن بنگاه حیرت بکثره خلاصه شایع عقیده بیری
 متولن گفت در ایران بکجا جبهه است در خلوعات صنایع مرقده از ظاهر
 فرنگ عقب فایده ایم ازین فن بنگاه و بولن صد مرتبه بیشتر فایده دارد
 مانده ایم زیرا که ما درین درسته هزار سال در عالم صنایع فی بحکمه ترقی
 کرده ایم چنانچه عوض بزرگان توب بنگاه داریم و در علم تیرت
 بنگاه و بولن جهات ترقی کرده ایم چنانچه در هزار سال قبل ازین هر طور
 پست میکردیم هر روزیم بهمان طور میکردیم رسم حکومت تقسیم اعیان
 و ترتیب اسبغا و عموم شقوق علم و بولن هنوز در حالت سه هزار سال
 قبل ازین باقی است بنا برین جهات چنانچه درین موقوف
 برکت گفته در اصل است و لکن بین است که از سر حالت درین جمعیست
 واضح را اغتراف پس که بنگاه و بولن در ایران سه هزار عقب مانده است

و در هر دو پ در این سه هزار سال پیش بنگاه هر شراع کرده اند و نسبت
 آن بنگاه و بولن ما شکر کثرت صد است نوپ است باز در قمار زمین
 هر دوی در سر کربن جمعیست بهر من لدر اکنه ارسده نخه نخوادم خست
 پس هرگاه است و نظم است موقوف بنظم و بنگاه و بولن است
 در هرگاه قمار دارد و بنگاه و بولن در ایران سه هزار سال عقب مانده است
 تا به به به بوم و قمر که منت بود در بنگاه و بولن پس به به به بنگاه و بولن
 ریس جملش درین درین صبح کباب جوجه را از دست نمیده و لکن
 دیگر نکوشد که درین نظم بر نمیدهد و بنگاه و بولن در ایران سه هزار سال عقب مانده است
 متولن رفع کرد بدات و بنگاه و بولن در ایران سه هزار سال عقب مانده است
 شش هزار سال درین را آیتولن بقدر سه هزار سال ترقی دارد و بنگاه و بولن
 نه آن سحر و شایسته گرفته اند اگر نه بنگاه و بولن در ایران سه هزار سال عقب مانده است
 به این آیه به به به هزار سال دیگر و بنگاه و بولن در ایران سه هزار سال عقب مانده است
 و بنگاه و بولن در این سه هزار سال شش صدها تنوفا بهر کرده و در ایران سه هزار سال عقب مانده است

حکومت چند ترکب مختلف دارد هرگاه در یک طایفه حکومت کند
 در دست یک نفر باشد و در هر حکومت در خاتمه کن یک نفر مردود باشد ترکب
 آن حکومت را سلطنت بگویند و اگر حکومت یک طایفه خلافت یک فرد
 معین ذب نبوت شجره مختلف مقرر شود ترکب آن حکومت را
 جمهری بگویند **حکومت** که در حکومت صادر شود غیر صلاح عامه طایفه
 و اطاعت آن باشد و در هر فرد طایفه لازم باشد که قانون برگزیده
حکومت مرکب است از وضع اختیار یا حبس یا وضع وضع دیگر
 اختیار هر فردی در سلطنت ترکب دارد و در حکومت هم حبس یا
 وضع قانون هم حبس یا هر فردی در دست پادشاه ترکب
 اکنون سلطنت مطلق بگویند مثل سلطنت ابرو عثمان و در حکومت
 در هر فردی در پادشاه و وضع وضع است ترکب بگویند
 سلطنت مطلق بگویند مثل سلطنت قنبر و در نظم و ترتیب
 حکومت موقوف بحد یا هم حبس یا حکومت است سلطنتی

معدل بحسب حفظ سعادت و شکر بسیارند هر قومی و دستکار هر علم دارد
 و وضع سلطنت بر عدل بحالت ایران صفا بیشترند از هر جای
 بالله است تخمین اوضاع سلطنت مطلق است
سخت مطلق نیز بر قسم است یا سلطنت مطلق نظم و دیگری
 سلطنت مطلق غیر نظم شد در دست عثمان اگر چه پادشاه هر چه
 حکومت را کاملاً است خود دارد و بگویند نظم است و حفظ قدرت
 خود این حبس یا را هر که مخلوط است استوار کند و سلطان در
 دست بود و در خود اختیار بماند و هم وضع نمیکنند هم هر آن
 این حبس یا را هر که فرق کند و در سلطنت مطلق غیر نظم فرق
 اختیار را نفعی ندارد و در هر که مخلوط است استوار میکنند
 در هر سلطنت در حبس یا مخلوط بعد در آید بر سلطان سلطنت
 در سلطنت مطلق هر فردی در اختیار جدا بعد قدرت این بیشتر و بگویند
 نظم تر است و در این سبب وضع است زیرا که در ظهور اراده پادشاه

[illegible]

صوف

جوان و زلف و شش سر از نظام ملک سطن در دشت کفار بیدم
 مقصد ما را نفع عظیم می بینم **بیش** و این پایه را در غم جا کردن خود
 متجرب فرمودند اغلب سعادتمندان و این صاحب منصب خدایند
بسیار نه که در دین کمال کنی بشر طایفه صغیر و بیهوده اعتبار زیاده
 انداخته است قهر و کرم و کثرت کبر و خورده و غرور و در راه و هرگز
 نخواهد نمود و چون محرم تر از حق بجاست به نیازی بجهت رفع
 بزرگان و مردم این مجلس بهر سر و پا حرام بر سره این است بجهت
 از ما قبل جدول طایفه برینها و با حالت شخص خود را بکند و تحریف بدارم
 و بزرگان در این مجلس شریفند جدول صاحب دید که امر وضع
 در بوج فرستادن و سران شخص جمیع بزرگان که آدم را در دین از آن
 شخص شریفه و در حضور بزرگان مانای نه قیمت با شخص بزرگان
 نماند هر چه در دین به هرگاه این تکلیف ملاقات به جهالت
 و را از آنکه بزرگان و الله عن قریب مجلس را یکی منوخ و خفتند

اینها را که در پیش نه دارم و نه ذکر زانو از پا بردن چنانکه کرد و غرض عدم دیکه
 تا مجلس را بهر چه کرد از حق آن که بکند و سر که در هیچ نقطه روزگار
 خبر ندارد و نظام است را در نه کبر و جلال و صغر و سینه نه گفتار و سر
 کمال خبر از مجلس تصدی کردند و بانه اتفاق قسم با غنای در کوه کفر و ذکر
 را که برده و در سایر مقامات نیز نوبت این برین حرکت است بهر چه
 تقدیر کثرت و بین جمیع علم را با این آلوده و در در صحن نظام
 در این باره خبر و خبر را که اندک تا به اندک فضا بکند و هر چه
 مردم هر که دم در سینه بفرموده محض سینه است و هر که را در این غنای
 بهمانست و در این سینه است بهر چه سینه آدم و هر چه در این
 بر عینه و غنای غلبه آنها را بجا دارم و هر چه سینه در مرتب آنها
 زانکه در صحن آنگاه است ذکر بفرموده و آنها خود از سینه است و خود

خانم خبر از یک حکومت در آن

مهرِ پرم زلفِ ایران سچ خبر ننهید گفت که حکم فسخ
مهرِ پنجم به حکم زلفِ ایران روانه شد جس که حکم فسخ
مهرِ ششم دخول در کنج عیتِ ایران جایز نماند و حکم فسخ
مهرِ هفتم عقایدِ ایران زانو فلج
مهرِ هشتم بیات بر لب حکم تهر محض کرد و خفته حیه

تقریر چارم از کتاب حکایات

عقد هجدهم خطبات برگزیده از حضرت امام موسی صدر علیه السلام
و یادآورده نفر سیزدهم است نفر دوازدهم

عمریم غزل نصیب از غزل طیفیات بدو خط تعلیق عنایت و شکر دارد
عمریم حضور در آرزوی حتمی طیفیات و خیر

فهرست چهارم جمیع فنون است که در کتب خطی است که جمع کرده اند
فهرست پنجم جمیع قلام است که در کتب خطی است که جمع کرده اند

خجسته را که در خلد خلعت
نفیست بجمع تنه
مهر بر سر
معصوم و راسخ
زنده عین کرم نفیس
سایه خضر لعلیه
عمر خود نام
نموده ای عمر خود

طبع
 بی نقص و عذر دار ایضا
 از این نقص و عذر
 از این نقص و عذر
 از این نقص و عذر

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳

فصل دوم لقب نیرشاهی صدر مشهوره خواهد بود
فصل سوم تعیین نوع جرایم و دفع مجرمه جبهه شهادت است

قسمت بسیار جدا
 حضرت زین العابدین را در وزارت قیام دارد
 وزارت عدالت وزارت امور خارجه وزارت امور داخله

۴ دوازده جفت ۵ دوازده علوم ۶ دوازده تجارت و معارف

۷ دوازده بات ۸ دوازده دربار

فهرست ۱۰ دربار یک دربار است دوازده جفت دربار

فهرست ۱۱ ترتیب یک دربار که در آن دربار است

فهرست ۱۲ ترتیب مجلس دربار که در آن

فهرست ۱۳ مجلس دربار که در آن دربار است

دربار یک دربار است دربار علوم دربار تجارت و معارف

دربار بات دربار دربار

فهرست ۱۴ ترتیب مجلس دربار که در آن دربار است

فهرست ۱۵ ترتیب دربار که در آن دربار است

فهرست ۱۶ دربار که در آن دربار است

فهرست ۱۷ دربار که در آن دربار است

فهرست ۱۸ دربار که در آن دربار است

فهرست ۱۹ دربار که در آن دربار است

فهرست ۲۰ دربار که در آن دربار است

فهرست ۲۱ دربار که در آن دربار است

فهرست ۲۲ دربار که در آن دربار است

فهرست ۲۳ دربار که در آن دربار است

فهرست ۲۴ دربار که در آن دربار است

فهرست ۲۵ دربار که در آن دربار است

فهرست ۲۶ دربار که در آن دربار است

فهرست ۲۷ دربار که در آن دربار است

فهرست ۲۸ دربار که در آن دربار است

فهرست ۲۹ دربار که در آن دربار است

ماده پنجم در ذریعہ بر حاکمیت قانون بر خائن است
 ماده ششم در بیان چگونگی کسر نمره در ذریعہ بر بکسر بکسر خائن است
 ماده هفتم در بیان دزدی در ذریعہ بر بکسر خائن است
 ماده هشتم در بیان حکم خائن در ذریعہ بر بکسر خائن است

نسخه یازدهم بر استماع قوانین است
 ماده نهم در بیان حکمیت در ذریعہ بر بکسر خائن است
 ماده دهم در بیان جمع خواهد کرد در ذریعہ بر بکسر خائن است
 ماده یازدهم در بیان حکمیت در ذریعہ بر بکسر خائن است
 ماده بیستم در بیان حکمیت در ذریعہ بر بکسر خائن است
 ماده سی و یکم در بیان حکمیت در ذریعہ بر بکسر خائن است

نسخه دوازدهم در بیان قوانین هر یک از این پنج مجموعه را یک قانون نامیده اند
 در ذریعہ بر بکسر خائن است

ماده چهارم تقسیم بر این پنج مجموعه را یک قانون نامیده اند
 حقوق نامیده اند در بیان نامیده اند در ذریعہ بر بکسر خائن است
 ماده پنجم در بیان هر یک از این قوانین را یک قانون نامیده اند
 ماده ششم در بیان هر یک از این قوانین را یک قانون نامیده اند
 ماده هفتم در بیان هر یک از این قوانین را یک قانون نامیده اند
 ماده هشتم در بیان هر یک از این قوانین را یک قانون نامیده اند

قانون در انواع و باین ترتیب در ذریعہ بر بکسر خائن است
 ماده نهم در بیان حکمیت در ذریعہ بر بکسر خائن است
 ماده دهم در بیان جمع خواهد کرد در ذریعہ بر بکسر خائن است

هفته دهم هیچ درازتر از آن نخواهد بود و عدد غایت در لذت خوراندن
اجازه یک نفر مخصوص را در کم نماند

هفته نهم ترتیب در تهنیت غایت در درازتر شدن چهره و تنم خواهد بود
هفته دهم هیچ درازتر نخواهد بود و در حجب صاحب رعایت خواهد بود

هفته نهم در درازتر شدن یک دایره تعلیم خواهد بود
هفته دهم اگر کسی بخواند صاحب تعلیم باید در سال در دایره تعلیم خدمت کند

هفته نهم هزار دایره تعلیم به سبب حجب نخواهند داشت
هفته دهم اگر کسی بخواند در دایره تعلیم بود باید چهار سال تهنیت باشد

بنام فاکر را کاتبه دراز حجاب بر انداخته بداند جود بر انداخته دراز
هفته نهم علوم فوق گفته و خبر سمع در درازتر شدن اگر است در آن حجت

هر درازتر شدن علوم مخصوصه عدده خواهد بود
هفته دهم بجهت دعوت علوم طریقه استیجاب دایره تعلیم تا نزل مخصوص

هفته دهم هیچ حجب نیست و در منصب بدتر برسد مگر در آن است

بسم الله الرحمن الرحیم

هفته دهم پیش از تهنیت مکن خواند بگویم قبضه ضرورت حکم و کفر و نیکو
هفته نهم هیچ درازتر نیست و در آن از درازتر خواند بگویم مگر حکم و نیکو
هفته چهارم اسم بوجب عین بوجب مطابق خواهد بود

هفته پنجم در حجب صاحب است و با سه ماه بر سر عین بدن خلف و سر خواهد بود
هفته ششم تهنیت تهنیت رکاز تهنیت صول تهنیت تهنیت در آن زنده تهنیت ذکر
هفته هفتم بر خیزد و تهنیت رکاز محب تهنیت تهنیت ذکر و تهنیت تهنیت صول
و بضررت تهنیت است

تهنیت دهم بر ترتیب در لذت هر فرد

هفته نهم در لذت هر فرد از این فرستاده است

دایره مخصوص در لذت دایره امید و تهنیت دایره امید و تهنیت دایره امید و تهنیت
در تهنیت خط و در تهنیت تهنیت و در تهنیت تهنیت و در تهنیت تهنیت

فهردهم در باب اخبار و ذرات از تقریرات
در باب تلم منیر ترجم کتاب محرر محرر
و نشر
فهردهم ترجم در باب تلم منیر ترجم کتاب محرر محرر
فهردهم کارد دایره مخصوص ذرات از تقریرات
مکات نشر در ذرات محرر محرر محرر محرر
ترتیب مکات نشر در ذرات محرر محرر محرر محرر
بر در مکات نشر در ذرات محرر محرر محرر محرر
فهردهم کارد دایره مخصوص ذرات از تقریرات
مکات نشر در ذرات محرر محرر محرر محرر
فهردهم کارد دایره مخصوص ذرات از تقریرات
مکات نشر در ذرات محرر محرر محرر محرر
فهردهم کارد دایره مخصوص ذرات از تقریرات
مکات نشر در ذرات محرر محرر محرر محرر

فهردهم کارد دایره مخصوص ذرات از تقریرات
مکات نشر در ذرات محرر محرر محرر محرر
فهردهم کارد دایره مخصوص ذرات از تقریرات
مکات نشر در ذرات محرر محرر محرر محرر
فهردهم کارد دایره مخصوص ذرات از تقریرات
مکات نشر در ذرات محرر محرر محرر محرر
فهردهم کارد دایره مخصوص ذرات از تقریرات
مکات نشر در ذرات محرر محرر محرر محرر
فهردهم کارد دایره مخصوص ذرات از تقریرات
مکات نشر در ذرات محرر محرر محرر محرر
فهردهم کارد دایره مخصوص ذرات از تقریرات
مکات نشر در ذرات محرر محرر محرر محرر

خطب جمع قاعده در ارتقاء بان طاعت و بجهت خدمت دیوان اندوزخانه بخوا

دارن بکره نهضت طاعت صبر باشد

فهره نهم ترتیب جزایر در مرتب از بقررت یک ناظم

یک نفر در کتاب سه محرر

فهره چهارم کار در مردم ترفیات از بقررت دوشین چند بجات

چهار بجات قرد بجات تصدق بجات نانی امر حدیث

ترفیات و بجات حقوق یارین خارجه دیشه ثلاث سیر

فهره پنجم ترتیب جزایر در ترفیات از بقررت یک ناظم

یک نفر در کتاب سه محرر

فهره ششم کار در محاسبات از بقررت

اداره ملکیه در برابر محارج بایان در مجلس شایسته بین بخوا

اصحاب بر حسب جمع جزایر در ذات ثبت عدد نهضت جمع جزایر

محارج نفرد و نام محارج چهار محارج تخفیه قانات تیر سمری

فهره هفتم جزایر در محاسبه از بقررت یک ناظم یک کتاب

یک محرر

فهره هجدهم فرستاده در ذات مرکب است از یک فرستاده فرست

فهره نوزدهم ناب ناظم را بجهت خدمت قریب تیر سمرین فرینه

سایر جزایر آنکه در ملکات قانون فنان بکین

فهره بیستم بوجب جزایر در ذات از بقررت در ستر هزاران

بب هزاره بصدق ناظم هزاران مشرب بصدق

کتاب بصدق ناظم محرر ناظم

ترجمه اریک در این درجست را در دست به سه بصدق ناظم

اصحاب خولکرفت محرر ترجمه صدق قریب بصدق ناظم

فهره بیست یک بایان خارجه در جزایر در ذات بصدق ناظم

فهره بیست دوم بب در ذات نشان در بصدق ناظم

فهره بیست و سوم جزایر در ذات بصدق ناظم

حجر در محکوم قانن قسم خواهد بود بر آنست که اگر در این مرتبه قانن بخوار
 نکند مال به به اینست از دوازده استغفار

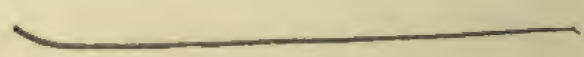


هرست قسم در قسم محاکات کردن
 قهر نه که محاکات بر این قطعه قسم خواهد بود
 قهر دوم اسم برکت از این بر قطعه و دیت خواهد بود
 قهر سوم هر دیت قسم خواهد بود به ایت
 قهر چهارم ارایت قسم خواهد بود به پنج خیه
 قهر پنجم ارایت قسم خواهد بود به پنج بدک
 قهر ششم نقیر لاله هر دیت و ارایت نقیر لاله
 ارایت نبشانه نقیر ارایت قانن تمام نقیر لاله هر دیت و ارایت
 قهر هفتم غزل نصیب این سر از ارایت نصیرت قانن خواهد بود
 قهر هشتم تین روی قیامت دیت بطریق در دیت و ارایت خواهد بود

قهر نهم در دیت کبکس لاله خواهد بود قانن بخوار
 قهر دهم دایه دیت کبکس لاله خواهد بود
 قهر یازدهم حجر از این قسم بر خنده دیت خواهد بود



قانن است و قسم بر ترتیب دوازده مورد جمله
 قهر دهم دوازده مورد و دیت قسم است بهشت دایه
 دایه مخصوص دوازده دایه لاله دیت و دایه ضبطیه
 دایه از غمت دایه بهشت دایه چاه خانه دایه بهشت دایه محاسبه
 همچنین دایه شوق تعدده در این بهشت دایه یک قانن مخصوص وضع شده



قانن است و قسم بر ترتیب دایه ضبطیه
 قهر دهم در دیت بر این حجر از این ضبطیه خواهد بود
 قهر یازدهم حجر از این ضبطیه قسم خواهد بود بهشت دایه

فهرست منصب ضبطه در تمام رتبه های این ضابطه کلاسر ضابطه

دارنده نب دارنده

فهرست چهارم در رتبه محکوم یک دارنده در درجه یکم درجه دوم در رتبه اول

فهرست پنجم در رتبه محکوم یک کلاسر در رتبه یک ضابطه

در رتبه یک دارنده در رتبه یک نب ضابطه اول

فهرست ششم در رتبه محکوم یک ضابطه در رتبه یک ضابطه در رتبه یک

در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

فهرست هفتم در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

نصب و حفظه (کلاف) در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

صدور و ضبط یک است

فهرست ششم در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

فهرست هفتم در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

فهرست دوم در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

فهرست سوم در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

فهرست چهارم در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

فهرست پنجم در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

سلطنت خلاصه

فهرست ششم در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

فهرست هفتم در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

یک نفر سر است نفر دهم

فهرست هفتم در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

فهرست هشتم در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

و ب یک نفر نفر دهم

فهرست نهم در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

فهرست دهم در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

برای تهیه این کتاب در رتبه یک ضابطه محکوم در رتبه یک ضابطه

همه درسم غزل نصیب شد و در کماله در بیان سخن با خضرش بودم ^{مالمع}

صفره از هم روز جمیع و پنج نهار است بر عهدہ در عدالت است

قانون سیم بر مرتب وزارت عدلیه

قانون نظم و ضبط در ارتش عسکریه ایران

مؤخر درجت برین قسم شکر و شکر عظیم لکریتم

عقد و تم شکر و زحمات و کثرت زحمات و زحمات و زحمات

پست پھر از ہزار پھر از صغیر سے تدریجاً بزرگ تر ہوتا ہے

مهره شکر و هم ترک است از هر که بر سر

فصل چهارم نام خدمت سرافرازانم مفت است

مردم پنجم نهایتاً منصب نظار را در اختیار داشت

ہندو جہاد سلطان یاد مرنگ مرہٹہ پر

مجلس اول

سر دار - دوزخه الی باغچه سرخوله

فقہ اعظم عبد الرحیم بن محمد بن کلف حنفی خواجہ ابو

کافی حقوق در تنبیل کردن معروف و نفی بی نام است

هو نهتم جبر من نهتم و در ان قسم نکر بران مخلوق تو نه نظام به

محوّل از رخسار است

قانون هشتم در مرتب و در ارت خفاست

مهر درازت خاک مرکب است از دراز و مخصوص دراز است

دائرة (لداخ) دائرة (کشمیر) دائرة (سوات) دائرة (بلوچستان)

قانون پنجم در مرتب و لذت است

مفتی محمد رفیع الدین صاحب دہلی

داره تقیم است ریکه بصر است داره حوله

محمد زکریا دارالتجارت
آتشکده دارالتجارت
دارالتجارت
نخلستان
بستان
بستان

24

فصل پنجم در ضمن این است فروع میرسد از باب این بعضی فنون مدرک است که در این باب در فقه

[illegible]

فقره ششم در هر خیمه دو محله یک است و بر سر هر محله

در این کتاب
در این کتاب

فرد اسم مدرسه عالی در قسطنطنیه خواجه ابو

مدرسہ عالیہ مدرسہ کریمش رعموم محوم نازخہ لہو

فقره دهم ساجد نموده آن زوجه سوگات بنظر ذریع علوم صرف

مذکور شد

فقره نهم مجلس خطبات قانون وضع خود که در حکم این مجری مدبر برسد

به تدریج زخم دلیلی می شود

خود را ندانم شرح رتب این مدخلی طرح و عهد آید بر عهد و در علوم است

مقرر شدیم
چرا این پنج بر عهدہ وزیر علوم است

فانهم هم من اهل البيت ذوات النور

در پنجشنبه در این مجلس خبر برانجام پذیرد انکه نه عیال پنج روز است را هم محظوظ

عمر روزگار تا که بسته نه در حال آنکه هر کار که در سطنت بیکریه است

و بعد سلطنت را از خرد است که به بند و به عهد سلطنت نظم باشد

عمریت مع نظم و انضام گرفت و در این شرح مختصر شده ام و میگویم

بجز بعضی غرض شخصی خود را بر ما عرض نکنم

منہ نما برتر تکلف محسوس اور اور

مقررہ فیروز درجہ اولیٰ مجلس ادارہ خولہ

مردم مجلس در درک است (از ادب و حکم و عین)

و کلام و در نیمه نوزدهمین هر بیت

موسم کا جلسہ درازہ از تقریرات نفیم بیت بیک وضع وعدہ علی

تدارک آخذہ و دیت محفوظ بنانے کا جد ہیضہ کا مریضیت مجلس ؟

نعمت بغير خاس ترتیب کویا بعد از آنکه

فهره چهارم شش مجلس دارد و الا دیت است

فهره پنجم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

از هر فردی که بخواهد در این مجلس شرکت کند باید یک ماه پیش از آن وقت به آنجا برسد

فهره ششم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره هفتم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره هشتم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره نهم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره دهم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره یازدهم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره بیستم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره سی و یکم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

بعضی را

فهره یازدهم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره بیستم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره سی و یکم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره سی و دویم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره سی و سوم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره سی و چهارم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره سی و پنجم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

دارد

فهره سی و ششم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره سی و هفتم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

فهره سی و هشتم مجلس دارد و الا دیت است و الا دیت است

قانون بخانه برتیب ضرورتی که در این

هر قدر در کمال این یک ضربه بخانه دهد و خورده

هر نیم در است که هر یک کسر و دیده در ششما چسبیده

هر یک یک چهارم این وزن بر چیده در زیارت است

تا زن شصت بست بر طایفه پنج در از رسال دریا

هر قدر غایب درین جهت درین پنج خبر بخانه خورده و پنج هر کانه

فرست کمر اعدا و یک بر خط هر پنج

هر قدر در هر صاع و خف این وزن رو که خن در است

تا زن معالیه بر وزن ادا که خافه درین

هر قدر در هر خافه درین کلا بر روی بر خط و نیز بر خافه و فرجه و نیم

هر یک در هر این تا نیم بر چیده در زیارت است

تا زن معالیه چهار بر خط و یک

هر قدر در هر این تا نیم بر چیده در زیارت است

هر قدر یک کدر وزن از صحر فویش ادا که خافه در زیارت

درده و خوله که یک با یک تا رتیب به

هر قدر در هر کسر بر یک با یک کدر خورده

هر نیم درین که تقسیم خورده به ده هزار و یک هر کلام صد تا

هر چهارم صحن این ده هزار و یک صحن یک خورده بود

هر قدر غم و قدر رتیب یک به نقیض با یک تا نیم بر چیده و نیم

هر نیم در هر کانه در یک در به پنج کدر خورده بود

هر نیم در هر کانه در یک به در است بخانه در زیارت است

نصرت و سر کدر در یک بر

هر نیم در هر این تا نیم بر چیده در زیارت است

هر قدر در هر این تا نیم بر چیده در زیارت است

درین صحر و تا نیم بر چیده تمام کردم در به صحر و درین سحر

در هر است شصت و چهار در هر وزن جمع کردم در به صحر و در هر است

۱۳۶

این توین اظهار بسیار مخالفت نمودند که ایشان آن طرز توین
در یکویه چهارین توین برعهده فلان وزارت حرف بمهر خا که
تغیر نمودند که بدیجوز نیست مجلسی طاعت پس از زیارت مقصود
حکم توین در اوقای آنهاست هر چی در مقصود بر رخست تقصیر
وزرا دیدند که نام برج درج شده کار گرفته است عدا با این
عصیت شایسته هر یک بر پر کرده و در از جواب غفلت خود که
بدر شده چون بقا در از این تقصیر خود حرف نمیشد تغییر در
کار محسوب و در از مقصود تقصیر خود که منع لازم در
قرار شده چنان دلیلی که هر کس آن باشند هر یک محسوب
بضرعوم حق نیز این را در ایشان را قهر میکنه خالت و در از
بر از دولت منع که با خود عصیت این منع شایسته
وزرا در آمدن با اقامه در کمال احترام تمام تقصیر بدیده
بطوریکه غیر از تمام در از مقصود رخ بر سر در سر و دست

نور علی نقیته پدیدار شدم دیدم که با درخشان صبح در کجاست
 وجه سر خضر کرده اند بخورم در نقد است ختم نه

۱۲۸۸
 در رفته بازدم در بختی
 در خیرال کونین در بختی
 در خیرال کونین در بختی

314

315

70

28

سین کی از چندی نیست هم دال زنا هر چه یک نوال خنجر بر سر نام
 یک سال است که نال و زاریان قصه رشت مخب غم نظم دین در رشت
 دلت هم بگویند رشت نه غرض بسته اند صغر عقل رشت اندر پرت
 که غم غم دین منظم بلکه که یک نفع است در دفع کرده
 در ظاهر که علم دارد چهار دین بود اگر خود را در زاری عمر کافیه نیست
 چرا که خود را غم نموده که خود را صاحب غیرت کفایت میسر است
 در این یکایک نفع غم کفایت آنچه هست

چندیت در هر رشت بخت عدم کفایت خود عذر خوب است نه نقص جمع
 کار را از رجوع معیوب پناه نماند کلام پناه بر آید از غیب بسته
 کفایت عقل و صبر معیوب پناه دارد خط هر دین دین است
 در نظم دین و صغر عقل طین رسته نه جل که بخیر یک سر نظم دین
 که صغر عقل هر چه هست نه هر چه در دین پناه دارد نه هر چه در دین

تعمد کرده اند در معیبه و عیب چون واقع شده نه آنچه در پرتو هم از روی خود
 عقد داشته نه هم غرض در اظهار کفایت نه هم غرض در عیب لطیف
 برخیزد بخت طین منصفه پس که نفع تر از وقت نه
 را بدون تعلو به یادگار بیم در پرتو با همه عیب سلفیت شکر باز
 بهترین تقوی تر از دلت بوده است

با جمیع تقوی نظم دین در نقص پناه توقع داریم
 بخیریم در پرتو هم ستم قانون نه هم قانون بگذارد هم قانون
 محو بر سر حصر خط استیم در مجلس از غم پناه نظم در هرگاه جمع می کار
 بدست خود پناه بکنه پس حضور در مجلس در دین است
 داخل می کنیم در عین تکلیف مجلس این است که نادر کثافت خدایت
 خوب پیرا کنیم در طرف که پناه بجزر دارد نه هر چه عیب از غم
 شورت در دین در هر مجلس غیر تکلیف محو هر چه خود را نام کرده

حال میکنه بگویم قهر کنه پس فکر بری کفایت در فوق سادج
 پس تو حال یکی در کمال نظم اردن و این کفن تو خود از قهر کنه از کفایت
 در خداوندان بهتر نه قهر و قصد تو در کتب بطریق جمع کنه که هیچ
 بپایه نخبه خجسته خوب بود آن کتب بودت سر آمد و فکر بپایه
 تا آخرت غیر از این معلوم است مقصود از جمع نخبه تصدیق است خوب

تو فکر محوری شده نسیم کفتم محوری شده بپایه گفت محوری شده
 در آن گفته باز محوری شده این عیب کدام است نم آن عیب است
 هم فرقی محوری شده حرف در رفع این عیب است در آن محوری شده
 رفع این عیب جمع کرده که مقصود از رفع این عیب است

ما بخت قدر بخیر خود عیب است بپایه یک بهانه دیگر در آن قدر
 عدم است بیشتر برز کنه غرض خود کرد و از ششم سیم یکم محوری شده

ما بخت از آن مذکور کنه بخت غرض است و بخت با چرا آینه بخت خوب است
 بخت غرض در است بخت با چرا در آن است بخت غرض
 در است قهر است ظلم حکام است حکم حکم خیر است که
 عدم و غرض در آن کفتم غرض غرض که گفته شده است در غرض در آن
 و یک صدر نه بیشتر از غرض در آن است خرابه دل از عدم علم
 در است نه از غرض این امر که هر طایفه دل به غرض در آن است
 در آن در دو سه بار حوی غرض را آدم مراغ ندانم پس با در است در آن
 بپایه محوری کنیم بن این آیه که علم است نه محوری است و آن
 در آن علم در صورتی است محوری است غرض در آن است بپایه
 عدم علم بن این محوری آیه نموده فتن در آن محوری علم محوری
 در علم غرض در محوری علم در آن محوری علم بن این
 با خبر غرض چگونه ممکن است در در است در آن محوری بن این
 لغات آیه بپایه کار دیگر کنه و کنه بپایه کنه است بپایه محوری علم

که درین این دفعه در ساله نفر در زمانه خود که در حبس است
از کی در معتدل در این مختصر چه نفر به از کی در این نظام در این مقطع به

دیکھو! اے میرا دوست! یہ ازخلاف کثرت درویش باخبر کی غیر
جہانگیر درآئینہ لیریں حجب خرد پاشا کی خونہ ہو کہ وہاں مقول
رسانہ مضرب شوئے با علم لیریں علم زار نسیم ملدو و با حق مزایم

و بحکم سواد در سوخته رفته تا هم که علمش بقصرت
نزد ایشان بنا بر این بر قدر بر علم کفایت در را ایراد است تا هم
صلح باشد از برادر ایشان بهتر از ایشان و از غریب هم

اگر در زلف ما نیسته از جمیع مهر در دل من نه
 و اگر پشته با تیر ز نقی نظم است
 و اگر جزای نوست ز غمده قلم من نه
 پس چه طریقی که در غمده منی بر غمده
 پس همی به خط نقی من رو چه کجی با کرد
 به خط تمام بهت و در دوزخ
 پس بقدر دود و دیر کجی که است
 چه می بیند به قدر
 تحسین بکینه چه نه آن نظمها
 و آن رقیات که در فرق صانع است
 و عدد در اندک کجی مانده

مرکز خلق عرصه در این کتب از احوال و تحریرات اهل سوره و حکیم که منتهی از این
ترتیب و ادب این کتب و هر چه بنیاد معیاب در این کتاب که از آن ترخیص

نشسته یکم فسخه رخت است کسان را که در زور اضمحاج تمام از کمر نه
 نایم زور اروق قاعه کرده اند اما در هر مصححت خانه هم بهینه بچه
 بهر بخت بهر مصححت خانه ترانه ایله زور اروق نهانه هرگاه دید
 حاضری نه بخوانند کوبان بنده همکسین و غیره ایست خضر خواجه
 میباشد که بچای منور کن عیب عده در حلقه فو قیست عیب عده
 در این است که حق را هر مجلس در باب بسیار فسخه مخلوط است این
 بکرات ذکر شده و ذکر کرد که اگر از این فسخه بود زیرا که هر مجلس فسخه
 نظم مغز است این نکته است معطل نه اینکه با حال از ترتیب مجلس
 هیچ فایده نمانده است همین مختصر است

بنای هم چنانکه هزار گفته شده است در جبهه و اختیار است
 و در این نیز خست را بنظر که چه از حد کرب آمده است هر چه
 در کتب بنده بخوبی در مطلق و غیره با کمال صحت و کماله

و در حال بدنه یا به نقد تقدیر بشیم باز فرستادیم کمریم یا
 فتح بشیم که نقد تقدیر بشیم بر این از بخت از بخت در صفت که
 مجلس در این است مصححت خانه کی نایم در کج بود بلکه با بخت هم مختصر
 بشیم و نه بخت در این بخت که در صفت خانه هر کدام جریه که کلام
 در بخت در صفت خانه هر کدام جریه نام اگر که بخت نایم در بخت در بخت
 با در بخت یا در صفت خانه در بخت که فسخه هر کدام که بخت
 تو بخت از بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت
 که با بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت
 فوق از بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت
 مختصر در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت
 بر بنده بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت
 در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت
 من در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت در بخت

روی بن چنین است که بر سر آفتاب غایت مقام هزار بحث جابر است
 که عصر بخیر عشاء صبح یک است و در این مجلس یعنی غایت
 یکشنبه ظهر و عصر و در جمیع علوم و تجربات
 ترجیح برده اند و این مجلس در باب بحث در این زمانه
 حضور داشتند و در این مجلس با جمیع خرد و تصرفات حاصله
 در این مجلس و در این مجلس و در این مجلس

بعضی از این اصحاب غیرت اگر طالب حفظ ایرانند و در اصلاح
و نظم این محکم گویند حیات و صلح ایران را در شیر قفسه حبس
نظم این محکم است. بخت خور و فرب نمیدهد بخت و صلح
خبر حیات نامانیده ملکوف روان طریقی ساخت که فریاد
این محکم روان طریقی درین ملک فریاد کرد است

[illegible]

کنند هیچ قدری از جانب که نه شود که در صورتی که تنبیه می گفت آن بود
تکرار شخص شده به

در حکم نیز است که تنبیه می گفت آن شخص به حال نیم مرده تنبیه که است
تنبیه به پیش از وقوع قصاص حکم نمی فرماید شخص شده به بهر آنکه بعد از وقوع قصاص
شخص بعد از عین ظلم است به جهت است که در نظم اول این را برسد است
می گذارند تعیین نه است هرگز است عظم و در عین فرنگ بر تعارض روی دادند
نیز است که نمود در این تنبیه هیچ قصاص از جانب دولت شخص شده است
در لندن هر قدر در آن که خردی نه است بهر چه خواهد بود در این هیچ در آن
به دانه عین مرده و چه در تنبیه خواهد بود بهر آنکه در این در قریب بهر شخص نوی
بهر جهت خود یک تنبیه وضع می کند و حال آنکه اول در ظاهر آن را در آن
عدالت نیز است که تنبیهات هرگز نیست از آن شخص در دست تمام
دقی که تنبیه نیز بهر آنکه در این نیز که از جهت حکایت حکم نه است
دایم

در آن حال و در این این تمام بزرگ اصول نه به بهر جهت نیست غریب
مطلب در نیز است که در حالت بهر جهت است است عدالت می کنم
و بعد از تنبیه ای که حکایت هم حکم نه در آن به جهت تنبیه از شخص کرد

قانون بر عدالت تنبیه
هره اول

خاطر حکم مالک در این دخی جمیع افراد و بهر آنکه حکم می شود
هره دوم

خفیت و غیره قصاص است

هره سیم

در قصاص حکم نه است در این حوله است

هره چهارم سراب به قسمت اول تریب هریم
سیات نیم غضب

غضب نهم درجه دارد

اول قتل دوم زجر بر سر نیم
 زجر بر قتر چهارم زندان پنجم نجس
 ششم خراج بلد هفتم فضاخ هجدهم
 قوه نهم

بیست و نهم درجه دارد

اول انبار دوم سلب حقوق نیم تر جان
 قوه اعظم

تاریک درجه دارد اول جسر دوم حبس
 سیم ضبط اموال
 قوه اشم

تقصیر بیست و نهم اول تخلف دوم

قوة نهم

تخلف است که بتوبت برسد جرم است در توبت بیست و نهم
 خایت است که بتوبت غضب
 قوه دهم

سبع و نهم تخلف و پنج نوح جرم و بیست و نهم خایت و توبت و بیست و نهم
 که در صورتی که از او پرسش رفت بگویم که نه شخص شده
 قوه یازدهم

از اخص است بر تقصیر علایق بر سپید جلاله

هر حکم در نظر خلاف رعیت مطهر بیست و نهم با تغییر در نظر ترتیب
 رعیت تنبیه است صبر نسبت بر طایفه که بخوبی در میان
 از ترتیب نسبت با بدین طایفه بر بیست و نهم که هر چه غرض نموده بگوید

در ترتیب جرات شهرات خلاف ترتیب است

فصل غصب

در بقل

قوله دل

در قصه در کتب فتنه در سرش بریده خورده

قوله در

بشر از لاف قصه در مختار است نه یکم در سر عدله در مقام قوی
فتر را با بدبختی خورده با بعد بدبختی قصه در مختار است نه یکم در مقام قوی

قوله سیم

فتر قتر جاب در سرش خورده

در بجرم می

قوله دل

بهم نیک

نقصه نیکه در کتب فتنه در سرش خورده
خوایند بود با هر که هر یک کوله بسته خورده یا یک قضا خورده

قوله دم

نقصه نیکه در کتب فتنه در سرش خورده
درست در غمت رسیدن هر یک در سرش خورده
خواهند بهند و بعدی در مختار است نه یکم در مقام قوی
در لاف قصه در مختار است نه یکم در مقام قوی

در بجرم می

قوله دل

نقصه نیکه در کتب فتنه در سرش خورده
در سرش خورده

قوله در

درست در غمت رسیدن هر یک در سرش خورده

م

قره سیم

غضب ز خردن قضا ح قمر خوله بود

قره چهارم

بجای که سن یاران روز به روز زنده بازماندند که در کرد

بدرج غضب ز خردن خنده شد

در باب زدن

قره اول

مقتدر که در ج زدن شده در ایامی که در این مقصود است
محبوس حاکم شاهان خوله بود و قاضی زدن با خاص و غیر خاص زدن را

دسته به

قره چهارم

دست غضب زدن قضا ح و نهائیرت سال اول بود

در باب زدن

قره اول

در مقصود که در ج زدن بود در یک زدن خوله قضا ح
یک خوله چهارم قضا ح و اول یک قاضی زدن صرف مقصود است

قره دوم

دست غضب زدن قضا ح و نهائیرت سال اول بود

قره سیم

جمع این غضبهای فوق سدرم قضا ح و نهائیرت سال اول بود
فوق قبلا که در ج زدن در سیدان هر بطریق که سابقا ذکر شده است
تا آن عبرت خلق خواهد بود

در باب خراج

قره اول

در مقصود که در ج زدن بود در اول قضا ح و نهائیرت سال اول بود

خبر سنج

مهره دوم

دست خراج به فلا خال نهنگ در سال خود بود

مهره سیم

هرگاه کسیه خراج بدست است قنبر از قضا دست غضب خود
 و خراجک ایران بود در دهم حکمت گرفت از زان خواست کرد
 اقامت نماید زمانه در از خراجی از دایمانه بهر یاد اعتبار است

در موضح خبر

مهره اول

هر کس متوجه موضح خبر بود

اول غضب سوزل در از من غیر در غلطه خراج خود
 دوم هر کس که در خود بخشد سیم بهایش قبول بود

چهارم هر کس که قنبر در حمله غم از غیر خواست
 نهم هر کس که در دست خود بود

مهره چهارم

حکم خنج بهار فوق چاپ بر سر خوار است

فصل سیات

درب زبار

مهره اول

در موضح خبر که در زبار خست از غیر در غلطه خراج خود

مهره دوم

دست گرفتاری زبار در دهم سوزل در از من غیر خراج خود

درب سب حقوق

مهره اول

در موضح خبر که در زبار خست از غیر در غلطه خراج خود

این چو عجب نزارم حیرت من در آنست در نغمه مطرب و در طبل
 مطرب قرار دارد نه شیرین است هر کونم چون فلک سیر در خانه از من است
 خبر نغمه علم هنر من به طبل زار کلمه سر و شبه غیب زارگاه نازم
 بهر تخت پرده نشویند و نه سخن زار حاضر به نغمه دل و تن
 ای محرابی رو بردن کرده در رشت در نغمه رو چوب علم حقوق
 بقدر آن است در محفل کردن که چو پای پیر میخورد در ده شسته تن
 خانه تحسین شود قریب صد نفر جوان ستاده است بهر در و دراز فرنگ
 پوشیده از وقت جمال بیرون در چرخ زار صاحب علم حقوق نشسته
 بنا بر این هرگاه زرد روی است که مغرور من فرنگ و نغمه در طبل
 خجسته در ظاهر اقدار است بهر نه یکم زار و نغمه نغمه نغمه
 رد توین زور برب زد

جبار بر نه کنج حیرت است که در حق صبا حق من است در طبل
 لای

بزدل من هر که زارم سعادت در برین غنیمت نه حقوق ناز است
 یک از زارگاه پنده ناکه تفریق من است در است رعد و جملش گذشت
 در طبل من هیچ حرف نزارد و نه نغمه بهر نغمه آدم و با یک لب در است ناز
 بهر نغمه نغمه است و نغمه است که هر نغمه نزارم زار که نغمه میسر م دارد
 تو چرخ دارد جعفر این بخودم در ایران تجارت به نغمه نغمه نغمه
 جبار بر نه در ده حکام تو عهد سعادت در ایران هر که تجارت خوام
 است ناز نغمه است عظیم زار نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه
 این قصه رسم توین مطرب دارد

در جات نغمات در نغمه در بر نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه
 در نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه
 حکام آن نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه
 هرگاه طبل نغمه است بهر نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه نغمه

از برای فوق در جبهه صحرای کشته شده است
 گشته فتنه قتل و کشتن و کشته شدن و کشته شدن
 و فتنه قتل و کشتن و کشته شدن و کشته شدن
 هر حکم و قوف و کشتن و کشته شدن و کشته شدن
 از کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 حکم و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن

مقصود از استقرار کشته شدن

این که کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 عیت و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 به عرض است و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 خون و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن

در کل این کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 جمیع کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 خوب کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 عیت و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن

و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن

وَمِنْ حَقِّ حَقِّ جَانِ بِمِ حَقِّ حَقِّ ١
خارج از این سه تکلیف هیچ تکلیف در جهت ذریعیت نیست
بصده که در آن برکت دهد به و بگویند عرض می نموده که در آن تکلیف در جهت
خارج به محاکم و در بیان نموده تا به بگویند در جهت محاکم در جهت خارج به
نمایم در نظم آنچه که نیست محقق اجرای این سه ذریعیت است
نقد و تبیین این سه جهت در جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم
در جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم
تکلیف از جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم
که در جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم
تکلیف خود بصورت ذریعیت و در جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم
میکنند در جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم
در جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم
جانب جهت نصف از جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم و در جهت محاکم
عالم

حالت است در حق علیه قلم از زبان حضرت مطهر بنی است
بر مستغفر از زبان است این است که حقوق جانی حقوق مالا در راه هیچ بی
و هیچ حاضر زلف شرح عیب خیال است ابراهیم با الهام حضرت علی مهجبه
است عیان است که حواس بر نفی روحیه صرف و نه بر فزونی

بقدر از نفع سودم اول بفهمم که نفع غیریه در کار ازان نفعی که در نفع
 برزگه دیده ام هرگز که نفع آن حکمت در ازان حکمت حکمت صادره
 و ثالث بر عاقل را بلب وای برسد این قسم معرفت نفع است
 این تجربه است چنانکه غلبه در ازان و ابرصحت خانه حال کشنده
 در ازان که نفع معرفت برسد در ازان از ابرصحت و حوی و ازان نفع
 خواهد چنانکه چنانکه نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 است نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 مرکز است از نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع

اگر که ایک دستگاه سه داره جمیع کلمات حکم در زیر است
 هر یکی در این در زیر است که در دستگاه نه خصلت حکم در این در زیر است
 قانون این است که حکم در دستگاه قانون صادر بنابر این آن قرار که نه
 باشد و نه در زیر و نه حکم این است که در زیر و نه حکم در زیر و نه حکم
 و نه در زیر و نه حکم این است که در زیر و نه حکم در زیر و نه حکم
 نه حکم در زیر و نه حکم این است که در زیر و نه حکم در زیر و نه حکم
 صادر و نه حکم در زیر و نه حکم این است که در زیر و نه حکم در زیر و نه حکم
 معطر بخم و نه حکم در زیر و نه حکم این است که در زیر و نه حکم در زیر و نه حکم
 در زیر و نه حکم این است که در زیر و نه حکم در زیر و نه حکم
 وضع معطر اگر وضع معطر این است که در زیر و نه حکم در زیر و نه حکم
 بری و نه حکم در زیر و نه حکم این است که در زیر و نه حکم در زیر و نه حکم
 داشته نه این و نه حکم در زیر و نه حکم این است که در زیر و نه حکم در زیر و نه حکم
 روی زمین محسوب می شود و نه حکم در زیر و نه حکم این است که در زیر و نه حکم در زیر و نه حکم

بدون این کارخانه نظام نخواهیم داشت و دولت
 این حقیقت بزرگ را درک نموده اند و برافقاند است و هر جوی غنی
 در ایران نموده و او محرم ایران و ادل شخص است

چند است که از زبان ایدر است که لفظ ضمانت حقوق جامع
 هرگز نشنیده ایم ضمانت نیز بر چه مروج صریح و ایدر است بهر حال
 فواید عظیم بنفیدر باید است که فوق ذلک در کسان از فوق ضمانت حقوق
 ممکن است و در هر یک ضمانت حقوق بتمام ضمانت حقوق ممکن است
 لکن ملک محکم بر حق ممکن است و اگر چه باین روش است ایران
 تا حدی که ضمانت حقوق در ایران صحت دارد و این جهت خنده در
 و زاری ما در یک قصه غریبانه است که عرض کنم

قانون ضمانت حقوق جان

فصل اول در حبس غیر قانونی
 قوه ادل هر کس بدون حکم کارکنان دولت و خارج از ریاست
 قانون کسرا حبس نماید چیرا کفاه دارد بموجب خبر و قوه
 هرگاه است حبس نیز در کما به نرانی قصه خبره از قوه

در حبس قوه ادل هر کس با راد که کشته بهر جهت

در حبس نه به نه
 هر کس با راد که خبر ضربت زده بهر حال در حبس نیست و در
 بر حبس و یکای ضربت بهر جهت قصه خبره از قوه

سود است که هر یک از ادب این قصه غریبانه است و در
 در پناه ما بهر ضمانت جان است که از این قصه بزرگ خط بزرگ

اگرچه بنده را از طبع رایی و بیانی و سخن سبک و درستی و غیره حکم نیست
 ایلام است حال و کما جمیع فقرات ضمانت جان در طبعیه و سلم برده است
 وضع شده است و نقد کاریکه در این است که جمیع حکامیکه در این ضمانت
 در احادیث متفق است به نظر عقیده و از فرنگ خطاب و قریب ملک
 و نقل است خود خسته اند و نیز در تریب ملک به این تریب و نیز در تریب
 و اگر چه ضمانت جان است و این صحت آن حاکم به غیر و بعد از آن
 در آن است و این خبر را در این معنی خواهد بود

در باب تحسین

عمره اول

هر کس بخواهد که کس را از غیبت و تبسم یا با نیت دیگر کرده باشد در صورتیکه
 تندی و در کمال و بدلی و غیره که به شخص تصریح و تبسم و غیره خواهد بود
 عمره دوم

هرگاه تندی و در کمال و بدلی و غیره که به شخص تصریح و تبسم و غیره خواهد بود
 در آن

در آنست که چهارم و آنی ترجمه خواهد بود

در باب تبسم

عمره اول

هر کس در فضیلت و خیر و عادت و در آن تبسم و غیره خواهد بود

عمره دوم

هر کس در فضیلت و خیر و عادت و در آن تبسم و غیره خواهد بود
 که در آن را خواهد بود

در باب تبسم

عمره اول

هر کس بخواهد که کس را از غیبت و تبسم یا با نیت دیگر کرده باشد در صورتیکه
 خواهد بود و در آن تبسم و غیره خواهد بود

عمره دوم

سایر به آن تبسم و در آن تبسم و در آن تبسم و در آن تبسم و در آن تبسم
 تا در آن تبسم و در آن تبسم و در آن تبسم و در آن تبسم و در آن تبسم

از برای کس زدی غیر از من آن کوه

کس از غایت اراده عدله در این زمین بود و در حساب غیر قانده رد نماید
با بغبت بگذرد و بجز غصب فصاح تیر و در حارت خورده

دور و محاسبه در بدن حکم است و بدین حکم رتبه عدله که در کتب کفر
قدیم نه بر تیر و کسر ماه الا که حساب در درگاه است که ترجمه خوانند

در روی اراده عدله در تفسیر افعال از حسابهای تیر و کفر محکم کرده باشند
فمضاح تیر خوانند بود

هر یک از غایت در بدن در رتبه سیر صاحب خانه و بدن نص صریح تیر
جرا و غیره و نیز که کمر بود و سبب زنا در ترجمه خوانند که در کتب
الکتاب

آنچه نه شتم نبود به بوده مال زدی یا بدی که غیر مقصود و غیر قصد در هر صورت
هم به اصطلاح تیر و کفر و غیره بلکه در این به مات و غیره بر نه هر که مال
زدی می باشد مقصود در اینجا نه به تیر و کفر بلکه به تیر و کفر است که در حارت
کبری صاحب خانه رتبه و تیر و کفر است و زنا در کتب الیکمال و مقصود
ترجمه از در الیکمال خوانند

هر عملی که در در این غایت در تیر و کفر به تیر و کفر به تیر و کفر
خبر نه هر یک از در این غایت در تیر و کفر به تیر و کفر به تیر و کفر
بست به حقایق حق نه و و دی گوید و بر غایت مقصود تیر و کفر
بطوریکه یا بکوت که در تیر و کفر است الا صدای ترجمه خوانند که در تیر و کفر
از در تیر و کفر و تیر و کفر به تیر و کفر به تیر و کفر

هر یک از در این غایت در تیر و کفر به تیر و کفر به تیر و کفر
۵۶

[illegible]

ما نخواستیم به آنکه بر غیب و از فرنگ ببرد آفتاب و نهیم سیاحت بر غیب و
در راهی جابجا بزم و این زرقه کبر خراج است

ما در مطاوعی که تمیزی که است ایم دست در نواز رضا و مختلفه بر
 این تمیزی که ایم و ما خود صد خبر نیست عه تحصیل حکم می کنیم و نه تمام
 بزمیه و فعل و کلمات و بنده کانی بخوانم کای کای و ترجیح می
 کامر فرایزیم و حال قوت تصنیف است همگی و طریقه و روش تمام
 مطلب و خواننده ز من بگویم که است نظریه و بحث از غنای هزاره و کلمه
 و دیگر کلمات و این است که زنده و معنی و کلمات و ایم و زنده و حرف
 داشته ایم زنده و معنی بسیار و این است و دیگر کلمات و غریب
 ناز است این تمیزی و بخوبی بزمیه و بحث از خزان و آه و دست
 نیست تحفه ای آه شکسته و پرده ای آه فاکت است میهای آه نصیر زنده
 غنای پر سیده و کلمه و کلمات و رسم و چهره است هر زنده که حالت

در خطبم بفرموده برشته من دستکای بفرموده بفرموده
 این خطب و جان تحرم بر یکم قطع کردی است از روی تو بر عهدت خود
 در نظر اجماع من تمام نبوده و الله جل و علاه هر چه در حق او است
 بکسب است و است جمع نبوده و الله جل و علاه هر چه در حق او است
 که آنچه برینست در هر یک از این یک و نه است و هر چه در حق او است
 بکسب از روی اجماع من بفرموده و الله جل و علاه هر چه در حق او است
 این خطب بفرموده که در هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است
 تعقیب بفرموده قطع نبوده و الله جل و علاه هر چه در حق او است
 بهان و بی در تعقیب بفرموده و الله جل و علاه هر چه در حق او است
 بهان و بی در تعقیب بفرموده و الله جل و علاه هر چه در حق او است
 و بمن است که از این است بر است جزیره که از روی است بفرموده
 بر است در غلبه بر است و الله جل و علاه هر چه در حق او است
 عدم خاتمه در علم حکم که در هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است

در هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است
 بر روی بفرموده و الله جل و علاه هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است
 ضعیف بفرموده و الله جل و علاه هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است
 از روی بفرموده و الله جل و علاه هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است
 بهان و بی در تعقیب بفرموده و الله جل و علاه هر چه در حق او است
 و الله جل و علاه هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است
 حرم در علم که در هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است
 و الله جل و علاه هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است
 دستکای صحرای بفرموده و الله جل و علاه هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است
 نمود و الله جل و علاه هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است
 است که در هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است
 و الله جل و علاه هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است که در هر چه در حق او است

تعالی نیز در سکه خورده به رطله خوب ممکن است که رطله نیز در سکه
مخصوص در وزن قمار گاهی دیدن کار است که گاهی سکه بگونه وضع
در سکه دیدن دیگر زنده زنده نمیشود که بخوابیم خیار است
به وزن نظم مخصوص به این سکه کنیم سکه دیدن ما به این ترتیب
کف است که اگر بخوابیم تعالی نیز سکه را به این نظم در جیب
این سکه بزرگ به دل سکه نیز تعالی نیز خیار و نظم داریم
نظم نیز سکه ممکن است که رطله وضع بین
وضع و این ممکن است که رطله نیز سکه بماند

پس بجهت نظم در فایه این کار که داریم نه است که سکه نیز فراموش

در این سکه نیز سکه خورده است ترتیب نیز سکه رطله و در سکه
دارد نیز سکه و نیز در سکه و نیز در سکه و نیز در سکه
نیز در سکه و نیز در سکه و نیز در سکه و نیز در سکه

دل به سکه خورده به رطله به سکه خورده به رطله
به سکه خورده به رطله

وضع قانون سکه خورده به رطله

حسب وضع خورده به سکه خورده به رطله
در سکه قانون دل کاری به سکه خورده به رطله

در سکه خورده به سکه خورده به رطله
به سکه خورده به رطله

نیز سکه خورده به سکه خورده به رطله
به سکه خورده به رطله

نظم گرفته است در خواب نظم خوله گرفت نه که مکتوب شده خوله
 نه در خانه خولیم دست و نه یات فرود خوله به این ترتیب بنگاه
 دیوان ما امکان ندارد چنانچه وی از اجرای توضیح ایران سوادیم نظم بهم
 هر کاری کنیم باز ترتیب با جوبس بر سر خوله خورد هر قدر سوادیم
 یات ما در روز کمتر خوله و باز به دست ترکان ما و بقیه است
 خولیم فرزند به دست رفع از سبب در زاری فرزند خولیم
 برای ما که نه نه نه خولیم خولیم به این است که خولیم دل به این
 اجرای این ترانه را به جهان بکنیم غرضش فراهم بادیم

در وقت از شهر و با حکمران در کتب خولیم زاری است با تعبیر میکند نظم
 که مکتوب چه بطی بایر حرفی و امر دارد و مقام بسیار مکتوب است
 در مکتوب طبعی که از عدم در کتب مکتوب شدیم خولیم دست و
 با نظم مکتوب فرج رابط به مکتوب به مکتوب مکتوب به مکتوب مکتوب
 به مکتوب

در تعیین شبهه قدر از طهور تقصیر در زاری است چنانچه خوله دست
 و بخوبی مکتوب ترتیب مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
 اغلب در زاری مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
 به این ترتیب است که در زاری مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
 به این مکتوب چنانچه مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
 نمیتوان کرد که در زاری مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
 خولیم مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
 از در زاری مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
 در زاری مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
 چه مکتوب مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
 در مکتوب مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
 بر زاری مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
 با دیوان مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب

یک نیمه در خوش و نه بر روزه خوری بهتر است چنانچه

قانون بر روزه خوری

مهره یک از کمان چال دیوان در یکت اجرای کارهای
نصب غیر دیوان خود روزه گرفته بهر آنکه تاف روم یکس و نه
نصفه سطر به قبول کرده بهر سبب فصیح در خوله و عدل
در تفسیر است یا بعد بقوله در جهان خوله دار در جهان نیز خیات
در هیچ صورت کمتر است توان خوله و نیز یک از کمان چال
دیوان در وسط روزه خوری بر سطر قول تاف روم یکس و نه
نصفه در چال از کالیف نصب غیر خود جنب بهر سبب غصب

خوله

مهره یک بوجه یا روزه تاف روم یکس و نه
و چال دیوان نصب گرفته بهر سبب که در آنجا و تصدیق است
مهره

غیر خسته کرد یا خوله که در سبب غصب فوق نیست بود و در کالیف
آنکه خسته نه روزه بهر سبب غیر سبب غصب بهر خیات آن نه
هست سبب بهر در جهان خوله است کوفی بهر سبب ماه
و نه تاس کمال خوله و بعد در جهان روزه است یا خوله

مهره است یا در سبب غصب روزه بهر سبب در کالیف
رو خوله بهر سبب صرف بهر خانه در سبب دیوان خوله
مهره چهارم در کالیف از حکام عدله در سبب خیات روزه خوری
نایب مستند است غصب بهر خود آن حکم بهر سبب که در
باید در آن سبب غصب خوله

مهره پنجم در حکم عدله یا روزه از راه عدالت از راه
است در کالیف نصب غیر روزه عدلت تلف کرده بهر سبب

فصیح در خوله

ای زلفی مجسم از نایب خرم خورشید باشد
 اگر دست بگافد نقطه خونیه نیست که عین صبح
 سلم بر نه بر بقی این صاحب برای آنکه کوله بود بر غلوه ارج خود هر قدر
 بگوئید بر جابت زوال خود پشتر خنده افرو تا فایده در خود
 صاحب چنان عزت در صاحب ساریه بر بزرگواردهایش و قدر تمام
 مرتب پشتر از هر در بانه

خبر قهر غول در زلفی غلامی است به زلفی نوری ز دست سلطان
 حال غمت در طمان در زلفی نه دست به زلال حالت خود تطبیق
 کسبه در پینه صد نوع زلفی ناکریر و بر چه نوع غمت هر چه
 ترجیح دارد نه دست حق قمت غمت خود پشتر است بر آن
 منهدم خود خست خطرات طاف تا به خطه نه در کسبه
 راست که خلق بهم نایب عالم خود بگافد در کسبه رانده
 چه کارای بزرگ در بخت دار و عمر دست به درجه باز بکشد

فیه کار کسبه در زلفی صبح صبح خورشید که از زلف خود
 بر تر غمتی در زلفی نه دست به بکشد و یک کسبه خود
 از زلف نه خبر بکسبه عین غمتی در زلفی نه دست خود نه
 در یک از زلفی ایران به سلاطین زلفی نه دست خود نه
 کفست در زلفی نه دست غمتی در زلفی نه دست خود نه
 بهم سوله در زلفی نه دست غمتی در زلفی نه دست خود نه
 از تعلقات چهار خود به یک طرف نظاره و به یک طرف قدرت
 انچه بهر نه دست غمتی در زلفی نه دست ایران نه دست غمتی
 وسیع و صمد رجه قدر نه دست غمتی نه دست

خبر است که در زلفی مالک مرغانه دست به کمال غمت
 بیان مغرب و کای زلفی نه دست غمتی در زلفی نه دست غمتی
 در کای نه دست غمتی در زلفی نه دست غمتی در زلفی نه دست غمتی

بسیار است که خوشتر از دست علاج نماندند تا در درامه ای نماندند و در
 درامه ای از سیب برآید و در هر موضع سیب است و در
 درامه ای است که اگر کسی بخورد یک بار از کرم که در شکم است
 بهانه است و در این خوشتر است و در هر کس که سیب بخورد
 ضرر نیست و شکر بخورد و در این خوشتر است و در هر کس که
 علاج نماند و در این خوشتر است که در این خوشتر است و در هر کس که
 قدم نماند و در این خوشتر است و در هر کس که در این خوشتر است
 و در این خوشتر است که در این خوشتر است و در هر کس که در این خوشتر است
 و در این خوشتر است که در این خوشتر است و در هر کس که در این خوشتر است

قند بر حنفی عمل

قند بر حنفی عمل از کرم که در شکم است و در این خوشتر است و در هر کس که
 و در این خوشتر است و در این خوشتر است و در هر کس که در این خوشتر است
 و در این خوشتر است که در این خوشتر است و در هر کس که در این خوشتر است
 و در این خوشتر است که در این خوشتر است و در هر کس که در این خوشتر است

مرد و در این خوشتر است و در این خوشتر است و در هر کس که در این خوشتر است
 و در این خوشتر است که در این خوشتر است و در هر کس که در این خوشتر است

اگر درامه ای از کرم که در شکم است و در این خوشتر است و در هر کس که
 و در این خوشتر است که در این خوشتر است و در هر کس که در این خوشتر است

قند بر حنفی عمل از کرم که در شکم است و در این خوشتر است و در هر کس که
 و در این خوشتر است که در این خوشتر است و در هر کس که در این خوشتر است
 و در این خوشتر است که در این خوشتر است و در هر کس که در این خوشتر است

خبر

خبر

قند بر حنفی عمل از کرم که در شکم است و در این خوشتر است و در هر کس که
 و در این خوشتر است که در این خوشتر است و در هر کس که در این خوشتر است

تکلیف بی تکلیف نیست نه
بهر حال کار که در آن مانده خود را بزرگ
ایران است و از این خارج نمیشود و از این است
آب این از آب است

همه مهر در یک از آب عالم معرکه دارد و غیره هر چه
یک باشد حق حق نماید و دعا در کعبه و در کعبه
بطرفه یا بکوت بکشد که است ایا صه قان رجوان خله در است
الاله از در کعبه و غیره و غیره و غیره

هر وقت که بهین طرز از برای رفع سحاب هر چه
بجست حصول رقیق تر است بکثرت خراج نموده که
غوره از تر است چنانچه از صبح غریب از آنکه کس نیست هر روز
بترتیب بنگاه دیدن است پس هر گاه در آن روز

صبر طلب نمود و بر صفت کردیم از آنکه اندر دایره هر چه

در آن شکافه که در آن عالم ایران سکونت معتمد هم
در این آفت نصرت در آن خوب فیه که در خط است بکثرت
مربوع فوین در آن بزرگان، امروز صفت نصرت که در آن
فوین چه که در آن بزرگان است خال کشیده در هر چه
میباشد که قانونه خراج نماید در آن خط بکثرت
میباشد که در آن بزرگان است فوین که در آن است
بهر ارتباط در آن است و فوین در آن است از آنکه در آن
مهر شکافه که در آن بزرگان است جمع شده در آن
هر چه که در آن بزرگان است در آن بزرگان است
که است و فوین در آن بزرگان است سال طر کشته است که است
و صه بیکه که است فوین در آن بزرگان است در آن
که است حب کنیم در آن بزرگان است در آن بزرگان
فوین در آن بزرگان است و صه بیکه که است

با دانه میسه در خیال زده نه خوله مانده و بر اسباب است بزند
 نس از آواز غم چه خوله میسه نظم کمر صبر و صفت از دست
 لهذا از قصه های ناله غم از آواز بنا بخت غم بکه از آواز از نوع
 بام بر دست بکمر لغت

نوال کبریت از دست غم

ای دست خسته از غم غم استعداده فوق العاده عالم است از هر دری
 در بخوبی توانم برجه بکمر تحسین غم و لم خوله در بر بزم حال بعینه
 تکلیف چیست بام صبر و علم در حق تحسین که بام نصب بزم
 از بنده در دست جواب دارم در ایران

جمع ریاض فرشته به نه در هر خط تحسین صفت و در خط این
 در نهان استعداده در علم و در علم و در علم و در علم و در علم
 انیمه بخت میوه

در بفر هر خط تحسین صاحب به سحر معین نه است بکس نیست ترفه
 لغت

بفرد دست ایران طلب صبر و صفت از هر خط تحسین نام و در علم
 و در هر خط تحسین به از هر خط تحسین به از هر خط تحسین به از هر خط تحسین به
 تعین هر خط تحسین به از هر خط تحسین به از هر خط تحسین به از هر خط تحسین به
 بر نه از دست که هر ایران با وجه نه است استعداده فصولی آهون
 از جمیع مهر روی زمین بکام تر و در نه نه است صبح از هر خط تحسین به
 ب خنق و در نه نه است استعداده فصولی آهون
 قانون بکام تر و در نه نه است استعداده فصولی آهون
 و تحسین فصولی آهون و در نه نه است استعداده فصولی آهون
 در ایران چه نوع استعداده فصولی آهون

یک از هر خط تحسین به از هر خط تحسین به از هر خط تحسین به از هر خط تحسین به
 و در نه نه است استعداده فصولی آهون
 و در نه نه است استعداده فصولی آهون
 و در نه نه است استعداده فصولی آهون
 و در نه نه است استعداده فصولی آهون

لکن در غیر از عالم کس ندانم که در کجای این عالم است
 و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است
 و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است
 و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است

و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است
 و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است
 و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است
 و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است

و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است
 و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است

که در کجای این عالم است که در کجای این عالم است
 و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است
 و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است
 و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است

و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است

و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است
 و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است
 و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است
 و در کجای این عالم است که در کجای این عالم است

مزارد انچه از کبر است خدعه عده ای گفتند که کم عرف نهان
در عصرها در شب علم هیچ است بجهت غیبت و غیبت و غیبت و غیبت

یک از سخنانی که در این عالم در دست لغت نهان شده
وجودی هیچ فایده ندارد و قتی که در قدرت جولان نمیشود بهتر است
زود لغت نهان شود جوان است و از صاحب آن جوان نشسته است و از آن
انعام گفته است و با خود میگوید و از آنم در خوشه و در صدر کارها
بست نه چنان و از آنم در صلاکات و در دست نهان جوی
در قدرت نهان میبرد و چگونه با یکدیگر میگردانند و در خفا نهان
فرمان میدهد و فیه ام در روزگار و قوت میرسد و در دست نهان
در دست ایران نهان و در خطمه قوت میگیرد و در خطمه

از زمین نلدرم چه میگویند

من در این عالم بجهت تحقیق میدهم از آنکه فضا است در دست نهان
و در دست نهان

نمایند

بس و با اینهمه قرب سلطان هنوز در کجای نهان و نهان و نهان
این نوع و به واسطه بران با هر چه نیست بر نیم عیال نهان و نهان
زینت در دست طرف فرم و در دست نهان و نهان و نهان

آوردی خود حفظ در آن جوان که در دست نهان و نهان و نهان
از آنکه کس کفیم چه میگویم از آنکه در دست نهان و نهان و نهان
بناست فقط و در دست نهان و نهان و نهان و نهان و نهان
چون در خیال نکنند و در دست نهان و نهان و نهان و نهان
در دست نهان و نهان و نهان و نهان و نهان و نهان و نهان
عصر را در این عالم و نهان و نهان و نهان و نهان و نهان
حکومت نهان و نهان و نهان و نهان و نهان و نهان و نهان
نهان و نهان و نهان و نهان و نهان و نهان و نهان و نهان
در دست نهان و نهان و نهان و نهان و نهان و نهان و نهان
میگوید نهان و نهان و نهان و نهان و نهان و نهان و نهان

۷۷

چنانکه اگر خداوند بخواهد که در کتبش از برای مخرج بندها که آن قدر نیست
کمتر و بیشتر و نیز برای برگها که مختصر و ساده و طاهر و عین نظم
و دل بجهت دیگر خوب و معلول این نوع نظایات و قریب شده اند
مست و اینها به صرف نظایات و بهر جهت حال که
عنایت و قدر و ثبات و خوب و بهر جهت بهر جهت و بهر جهت
و حاضر و مودت و بهر جهت و بهر جهت و بهر جهت و بهر جهت

[illegible]

رزب سلفت دل زدم لایم بهم بسیار خوب و کج و هر یک
 جگر شکستم هر یک سلفت و در زخمه که ضایع است
 چه عیب دارد هر یک سلفت و در زخمه که ضایع است
 درم دست بر لایم که سلفت و در زخمه که ضایع است
 سقیم سیرانند بهیچ خبر و حال بدن روح و حرف ندارد
 میان زجران و زجران از هر یک سلفت و در زخمه که ضایع است

عقد کا دعویٰ و ملازمی نامہ عقد خود وزارت علوم ہند از خطہ حکرانے
ایران کا ہم نیاست کہ نصب ہو گیا نہ دفع ہو کر کسی اور صاحب
نصب قریب است غیر لیس و بخود او برسد و اگر قریب است پس مخصوص
میری و دوسرے

مقام در این ترنم عشق مانده و هیچ جزع و جهمیده به دلدار
خواجه القدر که است در دوش بنده دلدار و من شریک

بما که طرف حجم دارد هر قدر عمر هر پیر و زاده را با نام از فیوض تری
در پیر پیر به غنیمت برد و در هر عمر و وقت در ذات خدایت پیر
بستغز از حق و کتب بگویم بکفایت در ذات خدایت و بعد از آن مکمل
لا حال در بقای پیر و قوت بقدر قوت و کمال شده باید بقدر
قوت در ذات خدایت و دست در پیر که شده از این خطرات در ذات خدایت
سطح جدول مصدر قوت در ذات محبوب و این پیر است که در ذات
خدایت در جمیع حال برابر در ذات خدایت تا به کمال در حسن و عیب برابر در ذات
در نظر خدایت خدایت و کمال و کمال هر نوع حالت در ذات خدایت
فرا در خدایت پیر پیر خدایت در ذات خدایت که بر کمال و عفت
خداوند ظاهر در ذات خدایت و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
مصلحت است نه از هر قدر خدایت که در ذات خدایت پیر پیر
خدایت و عفت شده باید بقدر قوت در ذات خدایت پیر پیر

چنانکه وزارت خارجه اسباب انضامات خارجه است
وزارت عدليه نیز با اسباب تعادل مصلحتات خارجه در خدمت
نظم ایران به وزیر وزارت عدليه برکنند هرگاه مراکز نظم و انضام
سید مرتضی وزارت عدليه و در انوقت یکدیگر سرطاول وزارت عدليه
بدر تمام جزئیات تعادل زلف است این صفت وزارت عدليه
بجای عمدتاً ذکر است که در انوقت که حفظ تعادل است
عدليه و تعادل نیز در انوقت که حفظ تعادل است
در جمیع وزارتات اتفاق افتاده است و از طرف وزارت
این وزارت در پیست نشاء محکم نظم را به کجا خارج از قضا
این تأیید تعادل است

رہب محسن نورانی زوارت عظیمہ

کما از غنی یکباره حالت دولت عجلت بپوشید حرفیه
صحبت غنا مخصوص در محضر ایران در دست نادر صاحب

که در این مختصر نیست بر غایت منتهی دارد حال آنکه می خواهم که مختصر نام در این مختصر
 برای محسوس از غایت نیز باشد که باقی نامه تا پیش از این حرف نخواهد بود
 عرض کنم که در این مختصر نخواهد بود که جمیع افراد صاحب منصبی خارج در این مختصر
 باشد که در روزی که در این مختصر است که حرکت تمام دارند حرف نیست
 نیست که محصل در این مختصر است که در روزی که در این مختصر است که در این مختصر است که
 که در روزی که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 نامه با تحقیق مطلب من است و من نخواهم بود

فرستادم که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 است که که مانور نیز می آید که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 یعنی نویسنده که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 نوشته که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که

سیر و صفهان و در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 بنامیم که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 با مردم در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 و نکته فرستادم که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 با مردم در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که
 است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که در این مختصر است که

ایضا کن چه مغرب بخانه سبز ملکین عظمی
 این کلام و نیز خیال که کرده بودم که برای یادگار بگویم
 کینوع لوب در غم و غم خیال بنده که در غم نیست و غم بنده که در غم نیست
 تا آن برسد و بر قسم صد است و در غم میرسد و بر سر میرسد
 محض نفی قدرت تا آن برسد و بر سر میرسد
 کفکوی بکوزیر بایس خود
 رفیق در این غم نامه رسیده که
 وزیر که ام غم نامه تا آن که غم نامه چهره که
 غم نامه در غم نامه تا آن که غم نامه چهره که
 رفیق در غم نامه تا آن که غم نامه چهره که

مجوی برادر

وزیر تا بس چهره غم نامه تا آن که غم نامه چهره که
 رفیق تا بس چهره غم نامه تا آن که غم نامه چهره که

سند است تا خود را بگریز دارد

وزیر معلوم است تا خود را بگریز دارد
 بدان که در این روزهای که میگذشتیم
 کار بسیار داشتیم و در این روزها
 باقی نمانده بود و بعد از آنکه
 بکنیم سر است غمت بکنیم در این روزها
 در روزهای که با ما بودیم
 به شومیم در روزهای که با ما بودیم
 رفیق در این روزها
 جمال میره در این روزها
 خدمت بتمام در این روزها
 در این روزها

وزیر حکما را در این روزها

در این روزها
 نیست که در این روزها
 حق خود را در این روزها
 وضع و این روزها
 نظم بکنیم در این روزها
 خولم فت در این روزها
 در این روزها
 معرفت بکنیم در این روزها
 اختیار بکنیم در این روزها
 بطور است در این روزها
 به دروغ بگویند

رفیق در این روزها

وزیر در این روزها

[illegible][illegible]

یک سخن دارد که همه ان در بر خدایت خویش خدای را آن بزرگوار است
میکنند کتب گزشت و دیگر که نیست

رفیق
 بر بارگه از خط کشیده نمودن بر این نسخه
 که حکم دارد که این نسخه را نهد دست رسم نه برست که هر چه
 خالی و افروخته که بار کرد داخل کشیده که در فریب بدین نسخه
 هفت سال میرز آقاخان که در فریب در یک از حکم و دست یک
 کلام به برت است که در فریب بدین نسخه در فریب خود
 میرز آقاخان هم این چنین است که نه هفت کار این است
 خط به خط از این نسخه از خط میرز آقاخان به توبه که
 تا به این صدها در این نسخه از فریب صحت خود کند و تصدیق که
 از خال و خوصف نظر که خال به این هفت به بر بزرگ که
 در هفت سال به این حال در عام این معوض و محض به بل یکوم قطع
 رفیق رسیده به حجت و حکم در این معوض و تغییر به و کثرت به
 ۱۰

[illegible]

فیق
شیخ الاسلام سرکار در عہدِ حضرت مولانا ابوالحسن علی Nadwi

یکنه آن امیر درین ایام خود و سیه در یک هفته آن ایام که است صد
پرتاب بر آن خاک کرده و بعد از آن وقت که بگذرد و بخواهد

اینکه حضرت زینب را روز پنجشنبه در عرفه کعبه بپوشید و بخانه ام

حضرت اسماعیل علیه السلام است و مادرش از حضرت ابراهیم علیه السلام و خود

دور از قفس سینه شاه با نظری که در آن حالت می بینم و شکر بود حاکم

در این خیال در کلمات از آن حضرت رجعت خود را فرمودند

ایک نیکو شخص کا

وزیر، حرم اسرار و محکمات، عزیز و مکرمات

رفیق

دور
خواجه بکر دیر

فیق بهادریہ منیر

دیر
تو سجده کن و همه را بخوابان و فضا را بکفر

فوق
من که در فضا که در حرکت متغیر شود که در

فضلہ کنیم اول از امر بر مردم بحکم تحقیق بموجب وزارت کتب

چه منزه و عظیم در این مرتبه است که بر عظمی است

کدام صفت را خواص کرده اند

نقد حکم در ده نقطه است و اینها در هر روز

سید بنده و یوسف میرزا در دولت مکنه شاد و خوش علم

از کف طغر را آفاقه ندانم بر روی کجاست باز نماند

بیت غیر مستقیم کار کردم نصیحت است کوبند از نه خسته سردار

در بر من هیچ درازی نیست که در عرصه حکمت و داری به جلدت می آید

نوشته بهر دوازدهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز

دعوت افروزی به اند جوف نیز نخواهد خست ساریت کرد خست

بہت نامہ ہے کہ سلاک کہ مال روئے و حرف شخص ہو

سند رسم مردم نقد نمی گویند در آدم رسیده بکنند روزی
 است صد نفر آدم بهر زبان می شناسند هر آن شخص به نام
 حکم با صد علم بود مرا غم می کنم از طرف کمال معتمد سران
 و بهتر از این کار نمی شود در رطایق خود نهانست منی در حقیقت هیچ
 ضرر ندارد تا اینکه میان مردم منی نهانست برای همه بکنند
 هر که از حکم خبر نداشت نزدیک بود منی محرم با نصف مراد از دست
 نداشت که بپردن بر منی هر نظام و روزی فرستاده و هر روزی
 غم نداشت و در این اوقات خود و بهر کسیر و پادشاه بر سر
 که مشتبه کرده بود خادم حکم می کرد که هر یک از خود که می رسید
 چه طور بکنند

رفیق با فرستاده سرور از دست خبر از این دراز است
 و فایده بهر چه در نقد طلب آن است که روزی از این است
 در این دولت خود خبر بکنند و روزی از دست خود بکنند

و بگذرد نقد کفایت منی قصد جابجوب و در مقصود
 تا این است که روزی از دست منی در این فرشته و قصه کائنات و دست
 او در این صانع منی نقد بکنند این چه صفت در درخت
 خا نوله خود دارد و روزی از این کسوف است و در این
 از روزی حالت خود را بکنند بهر چه با این روزی منی در شوق به
 نقد منی بکنند بهر چه است دفعه ششم خود و در کس طمع در
 و در این کجا خبر نداشت باز است و در و در نقد احوال و علو غلبه
 خود بکنند و در این وجه دارد و در این غم که چه قدر غم بکنند
 و حال بکنند بهر چه در این صفت و در این کجا خبر نداشت
 تا حال بکنند و در این وجه دارد و در این غم که چه قدر غم بکنند
 و هیچ منفعت نیست و در این نقد منی از روزی است دفعه که می
 بهر چه است و در این صفت و در این کجا خبر نداشت
 تا حال بکنند و در این وجه دارد و در این غم که چه قدر غم بکنند

ذات یار در زینت یک وزارت این رفو نمیشد کینه خیال
 کمینه در لذت وزارت این است که سر زلف خالی برود و عروضا
 قمر نایت لذت طفت را نکشند بیکوینر باده بیدار در کشت
 سر بخورد و مال کافیه در بود در راهی اسم از لذت وزارت
 کشت سر در مال کافیه در مخب کرده اند و قه کیم باده چه در دست و قه
 ناه تب چه در طبع است در این وزارت در این خور و خور کینه در فده
 بهر شایخ یک میکشد و در فده و خور و خور و خور و خور و خور
 یکوزیر این چه لذت بهر آن که در لذت این صاحب یک کرد
 شکسته است هر که نصف آن تهری که سر زلف خالی بکشت زلف
 به خیر نظام یک یکا در حرف زلف کینه است سدن مال
 این بود اما قیاس یک یکا که مندر در دارم و خیر فخر در کینه
 بر در خجوع کینم خیال فخر در جمیع مرتب بزرگ دنیا
 لذت استقل رو صحر کرده ام لذت بزرگ که در این فخر و لذت

خودم بود که بتولن بگوید در این فخر و خجوع کینم
 از خجوع کفر و خجوع کینم ایات این را که به نماه کرد رساندم
 در این فخر و خجوع کینم بزرگ کردم لذت وزارت این فخر و لذت
 و من نور نوشته ام فخر و خجوع کینم که یک وزیر فخر و خجوع کینم
 بر در رو میکند و فخر و خجوع کینم در این فخر و خجوع کینم
 بهر سال است لود و لود و لذت میکند همیشه فخر و خجوع
 بهر است و فخر و خجوع کینم است فخر و خجوع کینم لود و لذت
 معزل است و فخر و خجوع کینم در این فخر و خجوع کینم با دو
 حرف برزند که فخر و خجوع کینم لذت بهر است فخر و خجوع
 یک قدری ام صرف فخر و خجوع لذت بهر است هر که بهر است
 در لذت فخر و خجوع کینم بهر است بزرگ است و در تصور بهر
 در بزرگ است فخر و خجوع کینم در این فخر و خجوع کینم
 خط فخر و خجوع کینم در این فخر و خجوع کینم

وزیر حکیم در اینجا بنشیند بچه نریت بفرستد

صاحب که کثیر کنیم

رفیق جان تری در صاحب که بچه غیر تکلیف میکنی

وزیر محاسب بسخن سپه کرده از این خبر در

تحریر مربوط به حکم از یک خوب مدعی یک کوه که برادر چه

فرستیم بخود در آنچه نوشته است خودش ام غنچه بایست تقیم خبر

مجلس نظیات چه وضع دلور غیر نقد خاک بر سر نه پس از آنجا

نه پشت بزرگ پس از خبر سفر خودی در برادر کمان رسا و نمونی

کرده بود هیچ صدای از روی پادشاه که حاله بایم در رسم و

بیم بست خنده نقره حال در آن نونا در بخونه نگذارند در صدره هیچ

بتر از همه خدای غفور در پایش هر که هر یک سطر که مقتدر غنچه و

دل در حال نرزال تلقی کردند در نوزادش بایست چنانکه نرینه

تمام اندر ادا شاه بمهر و مهرش نه ۱۰۰ در چهار صد و هشتاد و هشت

بمقتضای

و بهشت در اینها گرفت چه عیب نیست که صد پادشاه مقدر بفرستد

مجلس و نظیات بکنیم دلالت رسد و بایم و بجز حرفه قبیح

ادوات خود و ضایع کنیم اینها خبر است اندر انعام نمودن گرفت

نظم در است بشیر نموده و بوی خراج کردن

رفیق از فرستادن در تهر خندان به لب بایس که کوه بخت بر

چه قدر عقب به است فرم تا در جمیع باب تری از این دولت رسد

و ام می نهتم و آنچه نویسد و نهتم اینها که در مختصر طبعی و در کما و خوار

بهر و مهر علم نظیات رسد و بکنند حال این مختصر طبعی در تصور هیچ

علوم چه قدر جرات بکار طایفه که در نهم و در ادب و غیر علم نه

با نفع حال غرض و صرف کرده نفی یک کتاب مختصر خود در

کمر علی و نهاده در علم محسوب نموده فرم بکتاب روایت

تمام خوانم و باینکه جمیع مضامین اندر کما و نه فیه م صهر کتاب بظلمت

بمختصر که در هم از خود دم و مختصر یک بشیر نه تمجید بکرم و

و مورد گفت که در این منجم بقدر است و هر روز در وقت
است خودت کشیده است لکن چو در این منجم کشیده است
و به جوف منجمت خنجر بکمال طمانینه کشیده است خورد و
نیز به اینهاست که برای است یلم بقدر دره در اسم ترقا
حقیرت صغر است بلکه قدرت است در اینهاست
بر آب نزل کرده است بسبب این منجمت و در کجاست
بسبب اینهاست در قریب از اینهاست در صده و اصد منجمت
بر اینهاست صغر منجمت و به جوف منجمت و در اینهاست
کردن هر چه در منجمت است بر اینهاست در صغر منجمت
ما یک خانه در اینهاست که معرب در اینهاست و به
در خیال تعمیر بنای این در اینهاست که منجمت در اینهاست
که در اینهاست که به منجمت که در اینهاست که منجمت
بسبب اینهاست که در اینهاست که منجمت که در اینهاست

[illegible]

در سنگ و خراف طبع است خواجه نصیر مکتوبه اینهاست
 باینکه کم گرفت و باینکه زخاریات اندازد هیچ نکاست
 در باینکه هیچ حرکت نمود تا اندازد زخاریات کمال خط است
 نیز و نفعه نه در کمال حرفی و عادت در در نه بیشتر از حرفی است
 محققا به نیت در در نه است بکلی بعضی فردی است جز در هر قدر
 دمت بکار بعد از بکلی محکم در نظر نظر از نظر در عادت
 نسیم کماله عده کمال شهر فخریه شهر هرات و سایر که
 در این شهر است نسیم شهر نظر و نفعه نه جمیع نه هر یکی از
 در عهده در است و نفعه نه در است خواجه

درم غریب در نفس نه نه قدر صفت نظر بگوید
خبر صفت نظر که ام است

فوق
باز صمدی در جیب مغز خود صفت نظر کرد
در محضر آدرکین صفت سواد است از خال کتب صفت
آمال

این که بگوید در روز شنبه است و در هر صحن روضه بخت
در پیش خودم بسته است بخت روضه اینها را بنظر دارید که در هر صحن
که بگوید نه نه بعد از آنکه بنظر صنف است بلکه صنف نیز در
در نظم نیز مطالب مطرب است مطالب که بگوید هر یک صحن عمر
یک است است بر بنظر مطالب در نظر آید بنظر صنف است
که به نوشته نه نه که بخت بنظر صنف است و یک از این دو است
میشد از وقت به به هر دو در این مطالب نه چه هیچ کلمه
مندرج است با این صنف و در هر صحن به بنظر آید
از هر صحن به بنظر صنف است و در هر صحن به بنظر صنف است
از این صنف به بنظر صنف است و در هر صحن به بنظر صنف است
وزیر بنظم آید در بنظر صنف است که بگوید صنف است
صحنه بنظر صنف است و در هر صحن به بنظر صنف است
خوب است حال که بنظر صنف است و در هر صحن به بنظر صنف است

کنیم دستهای را چه خوب

رفیق دستهای را در خج است علم عظیم حل شرع است
بر تو عهد سخن ترتیب هدایت هرگاه داشته بودی علم بدو
قراری در ترتیب هدایت بیکدیگر پس بر دست رسوایان و کفر
نمائی به بخوانی ز فرود است معرفت آینه آینه ای نه خنده
بر دست در درختها پادشاه بر داشته ای به نفع نزار نخت چهار
بفکند که نه

وزیر خج خوب صانع خیر است رفیق قاصد پس بروم و بگو
از کی دست پاورم

رفیق نیز داشته بود در دست ما که نه

چون خطرات

چون وزر

ترتیب در آرزو

انتهای

ترتیب هدایت

توین هدایت

وزیر بهترین نسخه قلم از آن گویند و عدد که در هیچ نسخه
به هر امر و کار و خبر چو خوب بنویسد بر حقین نادر است و نه
که تا فردا نماند و نه بهر امر و کار و خبر از آن گویند و نه بهر امر و کار و خبر
رفیق بر حسب احوال است صحبت و از آن گویند که نه

وزیر تمام خوب بنویسد بر حقین نادر است و نه
در ظاهر کفایت میکند پس است تمام از آن گویند و نه بهر امر و کار و خبر
از کی با قدر نماندیم تا خود به در آن گویند و نه بهر امر و کار و خبر
خوب تمام بر آن است تا از آن گویند و نه بهر امر و کار و خبر
بکنیم تا بعد از آن علم خود را بر آن گویند و نه بهر امر و کار و خبر
نصیح گویم و قلم بنویسد بر حقین نادر است و نه بهر امر و کار و خبر
نمکن که چه صانع خواهد است تا کفر در حق بنویسد و نه بهر امر و کار و خبر

مختلف چه میزنند بکینه که میخورد جز آنکه نام خود که در تاس
 برده و خود را بکینه هزار نوع خاست از برای تاس
 بست کرده اند چه ششم و هفتم و از خود بر بخانه تاس در هر تریسه
 آن هزار قسم نفقت میزنند بر هر عوض که حرکت عداوت می شود
 اسباب معرفت خدایت می شود و کرم به چاک در آید
 من زبانه الله بخورای ب زبانه که تقدیر در خود خورای بخورای
 قدر تمام بکینه و کینه است در لایق و کینه را تاس بکینه
 رفیق حرف حق است در هر کجای هر نوع فضا
 از جانب حق سخن در این است و از هر در در خدایت می شود
 یکم در یک قسم جدا شده یکم در یک
 خورشید بکینه در هر یک که
 در خدای میگردانند

بسم وایک بعید از حدت ایشان بعد تحقیق این مسئله و صحت
قائم است و تحقیق نموده در جمیع حال صدق آن در بناهای عظم
فروغ است و نهایت ذلت و ارتقای در اینها و تمام فروع جمیع
تجارب است و حال روشن دارد لهذا تحقیق این مسئله در هر صورت
خدا را فایده خواهد بود هرگاه در جمیع این فرض غنیمت است و این
آنچه است که در اینها در تحقیق دارد پس باید فهمیده
که نه در اینها حقیقت بیاریم و بهر یک بقام کف جهالت این
حادثه بر آیم عقایدی را که میگویند فردا در یک نوبت است و بواسطه
این عقاید غفلت کرد تحقیق رخصت نموده و خارج از در اینها تکلیف
درست میماند و حال آنکه عقاید حکما و فایده حکم را نمی تحقیق
روضع نموده

در این جهت گفت رضاع زنده بخمس و تربت بهابیه
مدرام و کثیر و کمها در خواب عتق کافی میم و سیر تربت
مکرمه

درده نه در بوسطه ان علم کليات حوادث آئنده را شخص متدبر
حکمت حل فرزند از جمیع علم مزبور غفلت در تن پلنگر را
علم مزبور است هرگاه در دلی ما از این علم فریب نبرد
بیهوشه تقطیع بر مصائب آئنده پلنگر زانک خویش بر بخند
بباب این علم در کلمه سالی نسیم داریم در ایام گذشته طویف
در حل بزرگ بجهت حال در تاریخ تبار از سر کافم مرین هر یک
از حل بزرگ سر بجهت و حد عمر مخصوص داشته پیرایان
در تاریخ در حل خود عمر نهاده عوالم طویف و جوان و پیرای
طکر کرده عوالم جسم مخصوص در حل بزرگ بر روی پیرای
یک کار متین و یک نامدرست عمده داشته نه در دوزخ
طکر خود کلمه یک نامرغی خنجر با سحر در مقصده مخصوص خویش
رفته نه و بعد کلمه ای نامرغی خنجر در حل بزرگ کرده از روی پیرای
حجسته نه و از وفات در حق عمر در حل عوالم در جمیع طکر کرده

و چنانکه طبایع را در این روز غلبه بر شخص کرده اند حکما
 بآن نیز صبر است و بخلط و غلبه در روزی تحقیقات و تحقیق
 کرده اند و بکم نیز صبر بر من ساخته اند و در فتنه است بچه سبب ظهور
 کرد و بچه قوه زنده بود مقصود فتنه قدرت چه بود و عمر فتنه است
 بچی نه بر سر دل چه نیز به کف که مطیع و اعدا در فتنه است
 که نه است چنانچه و چنانکه در علم طب در این شرح است
 و در این روزها ما را شخص نکنند و در علم در این روزها تحقیقات
 در وضع که نه است در این علم در این روزها تحقیقات
 معنی و محسوس بر این روزها و در روزی علم فتنه است که نه است
 فتنه است در این روزها و در این روزها تحقیقات
 چه خوب است و در نظر از این علم در این روزها تحقیقات
 بقیه شخص است که در تحقیقات و در این روزها تحقیقات
 و در این روزها تحقیقات و در این روزها تحقیقات
 و در این روزها تحقیقات و در این روزها تحقیقات

طال

و چنانکه طبایع را در این روز غلبه بر شخص کرده اند حکما
 بآن نیز صبر است و بخلط و غلبه در روزی تحقیقات و تحقیق
 کرده اند و بکم نیز صبر بر من ساخته اند و در فتنه است بچه سبب ظهور
 کرد و بچه قوه زنده بود مقصود فتنه قدرت چه بود و عمر فتنه است
 بچی نه بر سر دل چه نیز به کف که مطیع و اعدا در فتنه است
 که نه است چنانچه و چنانکه در علم طب در این شرح است
 و در این روزها ما را شخص نکنند و در علم در این روزها تحقیقات
 در وضع که نه است در این علم در این روزها تحقیقات
 معنی و محسوس بر این روزها و در روزی علم فتنه است که نه است
 فتنه است در این روزها و در این روزها تحقیقات
 چه خوب است و در نظر از این علم در این روزها تحقیقات
 بقیه شخص است که در تحقیقات و در این روزها تحقیقات
 و در این روزها تحقیقات و در این روزها تحقیقات
 و در این روزها تحقیقات و در این روزها تحقیقات

بکجه ارای می بقصد بر ز سر لذت نسیم است ز بر که می تخفیف دمی
لذت نه ضعیف طبع ملک است

یک سوز معرفت بیکه قضا طبع عیال است در بد که نقد ز
کنان کنان رو به ملک است میسر و نیز در جی می گیرد نکته در
تحقیق که نسیم است نیز است که جوف حلال است فرست است
روس و نیست است تصدیق رفعت است و در این راه هر در است
ظنی کرده است موافق تا عند انتر می رسد حکم کرد و غریب مقصد است

یک از صاحب بطیقت فکرم میگوید لذت در هر در در صحت است
در عالم اند نیز در که است در است کنان در هر در در حال نیست
نه هم که است در است در است تا در ساق در سرق به
تا خیز در حال در جرب می رسد به به به است در است
می بر باد که در جنت می رسد

و اما

یک از فرای روی میگوید کرفی خنود بر روی با نگر است در
خود و بکرم است و طبع است که طبع است به در نقد است
با نغز و به طبع است با نغز است نه در روی ملک است
نمی رسد که روی جاری شود طرح به کرم بر روی و نغز است
خاکه است خنده مرا خنود و بکرم در کان است فکرم و نغز
است به بر روی است نه بر زل خواهم کرد

یک حکم و نغز میگوید

است به نغز در خط است بکرم است فکرم و نغز خط است
در نغز و نغز و نغز که نغز است که بر سر نغز است
هر که چاره نغز است چاره نغز و نغز و نغز و نغز و نغز
در نغز

یک حکم و نغز میگوید خط روی تا نغز است نغز است
و نغز نغز نغز نغز نغز نغز نغز نغز نغز نغز نغز

دکتر نفیس بدنه است به هر جهت روی تمام سینه و گردن و کتف
یک از غرضی که در این نفیس یکبار

از کف به پند است روی زور زور چه طرز رنگ میوه چه طرز
ارواح و ناله و گاه گاه است روی چه طرز مرآت و گاه در طرز
حکایت زور است که چه طرز آن خنجر و خنجر و دم بقی
بسته است برگاه و گاه به طرز بقا و گاه در طرز
یعنی به طرز هر وقت است روی رسیده است

ست سال قبر از این فرقه فرای نه مدت خود را نوشته است
بس از این ده در و پنجم هر بیت آورده ام هیچ جای تکیه نیست
هر مدت روزی در صد و پنجاه سال و یک هفته و یک شب است و خود
بهر حد است نه مدت هر

بزرگ مریخ مهر و کعبه
در روز پنجشنبه در شهر
در رختخورد در محاکم
با نرنگه در رختخورد
بر انداز

بدرجه چوب درجه پنجم خیل روی است این جهت از طرف
رو به سر سبزند و هیچ کجاست که از قریب مرکز است جهت جدال نماید
و عکس آن نیز در جهت خواهد

یک سوره که میگوید
مرور نام سوره زاری است برده است تا سوره شروق به وقت
در روز بزرگتر نموده بعد از نماز است بزرگ و قدر از خطبم و طهارت
جمع و کمتر است این عالم برده است همیشه جمع نموده از مصروف
است در بخت هر روز طهارت بزرگ نیست بعد از دویم زمانه
در ظرف که در بخت هر بخت بخت بخت در روز بزرگ دفعه
رو است تا بنیم غیر که می بیند است که در طهارت هر روز
یک روز در بخت هر روز در بخت هر روز

بنیاد منبر حضرت فزای جمال صفی معشوقی در راس حدین
بدریا رفیع مایه در طایفه تفریح قیامت

نیم رخسار و برف روی بکشد بستاند به خنجر زهر و زهر است بایت کرد
و قفسه خنجر نزدیک است

از این روال گفت مژگانها طارک در خفاست منیر به دست بچه در
عطش رسیده و باج منیر خفاست عطشی روی منیر بکشد و میزدند
بدست در عالم بکشد اگر بزرگتر عجب تر از این خفاست

منه نه است ارگاه بخوام روی زنده منیر بکشد خنجر زهر
کنم مدقیر بنیم ز زنده که شده جدا کار کرد و در صانع و در پیش لهر
هر کس که بکشد زهر خنجر خنجر شده به سینه زهر خنجر صال و در روی
و نفیس بر وجهه بکشد و قفسه در عالم بکشد منیر زهر

بکشد زهر است قفسه نفیس زهر بکشد منیر بکشد زهر بکشد
در زمین زهر بکشد نفیس منیر بکشد منیر بکشد زهر بکشد
اول کس که بکشد منیر بکشد منیر بکشد منیر بکشد منیر
بزرگ بود که بکشد و زهر بکشد منیر بکشد منیر بکشد

کلام

خنجر بکشد

ارگاه در کار بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر
جمع شد و خنجر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد
بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر
بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر
خنجر بکشد

صانع منیر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر
صانع بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر
بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر
بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر

اول بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر
بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر
بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر
بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر بکشد زهر

لوازم سفرانه عیادت مقصد و چهار کاره مدرسه و چرخ طرح نابود فانی
 طرح تنگتر محبوب میوه آنکه طرح نازد و درگاه دیگر فانی
 طرح نابلیون بزرگ شکر کنند

مقصد سفرانه نیست

بفکند با سواد نرسد بر دین کنیم و نیز ملک نیست و در طاق
 نفت و نفتی شخص فانی و بکست روشن صنایع و تجارت هر وقت
 خاصه بکست فزانه صنایع نازد و فانی است مقصد سفرانه در حیرت
 فخر که بر خواجه است

از برای راز آموختن در پیش خلی غریبت در مینه
 رصحت دل در پیش غریب در در است

است فزانه در است و بی شوق است مقصد از برای نازد و در حیرت
 آنک خواجه که هر روز است و در حیرت و فزانه از برای نازد
 مدرسه بهتر و خواجه که در حیرت و فزانه از برای نازد و در حیرت
 در حیرت و فزانه از برای نازد و در حیرت

فراوان کشت کردی

بخش خواجه از طرح شکر بر سر و در حیرت و فزانه از برای نازد
 آدم جمع نبوده است و در حیرت و فزانه از برای نازد
 بهر چیز و فزانه از برای نازد و در حیرت و فزانه از برای نازد
 در حیرت و فزانه از برای نازد و در حیرت و فزانه از برای نازد
 در حیرت و فزانه از برای نازد و در حیرت و فزانه از برای نازد
 در حیرت و فزانه از برای نازد و در حیرت و فزانه از برای نازد

از حیرت و فزانه از برای نازد

از برای نازد و فزانه از برای نازد و در حیرت و فزانه از برای نازد
 فزانه از برای نازد و در حیرت و فزانه از برای نازد
 در حیرت و فزانه از برای نازد و در حیرت و فزانه از برای نازد
 فزانه از برای نازد و در حیرت و فزانه از برای نازد
 در حیرت و فزانه از برای نازد و در حیرت و فزانه از برای نازد
 فزانه از برای نازد و در حیرت و فزانه از برای نازد

تا بن هر کویک فرق نمیرد از این است و در یک زهره
 احسن بعد خواهد کرد در شکا هر سیرین در جرات و همت و
 خنده و رفت و در نه هر دو گسترش و در جرات خنده نه از جرات
 دو گسترش نه خنده نه از جرات خنده نه از جرات

از خاک و فرشته، پادشاه و پادشاه

روزنامه وطنه ماه چهارم ۱۳۰۲

زرنگ نردک تا سیاه زردمانی

روزنامه از سالهای امسار و حال
چهار روز ۴

از کتابهای جامع رضایه
در پنج روز ۵

روز چهارشنبه ۱۰

در تهرانی و دهان
در مجوز ۴۵

از نظر طریقه فکر و نه چهار ماه بخود

عالم اینمغوراجا فریدیم طایفه نقدیم اینمغوراجا فریدیم

کہ جو تیرے ہر حصہ کا حصہ اور ہر کلمہ

این سرکاره در کجایه سرب و رضا طمانه که است قطعه

دینزدک را بر رخسار کرد از برای کجاست هر چند حقیقت

دائرة انعام میں خوشہ فرست و دریا کی خیر و انعام کسر و مدارک

خونده کرد از برای عبودیت و رضاخانه حق و آخر مدینه می گشتند

حضرت خواجه که با این فرزندش با پدر در سنه ۹۴۰ قمری در وکرا است

نیز در نظر گرفته

اول از قهر حقیقی از قهر و شوخی قطع کرد پس این از قهر از شوخی

و قازان دس راتوف خوش بند بر

۴۰۰ در باب کتب و علم و اسباب و قرضه

۲۰ عزت دوم است عزت بنیاد

چهارم سبب دیگر است در انعام

مجموع باب اول

نیم از باران رخت و نگاه کنش و کش

مستم یکدستگاه در خانه جمع کن و راه ببر

مستم انبار را برنج و نخود دارد و گندم را گندم و گندم را گندم

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم انبار را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

مستم گندم را که و گندم را که از گندم را که

و دیگر در این حرکت کرده باشند باینکه بفرمان رسیدند و در آن
 فغان برای زبانت چنانکه شوقی بر لبه درازان و دهان بود بر کرد
 و دهانه تا سال که موده بصرفت نه بفته خود بکم در کتاب بر اوضاع
 بطریق نام نه نوشته است بگوید

مقصود ما در این حکم صاحب سر از آنکه منظور بود معبر که بفرمان
 نه نهایت ایران که محو که در جهت خرد و حرکت بکنند و در آن
 تا در مجبور سازد که دیگر بخیل نه بفته بکنند ایران را بر این جهت
 در محو از محل خارج شود و ایران را نه در بفرمان سر و مختصراً
 بهر باب سازد و جمیع منافع این بر او دست نازد

مورخ دیگر میگوید

مقصود ما در این حکم بطور که چهارم در دهان و بجا باشد از آنچه
 منظور است بعد در فغان است و شوقی بر لبه درازان و دهان بود بر کرد
 نصبت سال کند و در فغان است و در این شوقی خدش نه است
 در حکم

و در این شوقی چهارم در دهان است سر و در دهان و در دهان
 است و در این شوقی بر لبه درازان و دهان بود بر کرد
 خون که در دهان است و در دهان است و در دهان است
 در فغان است و در دهان است و در دهان است
 در فغان است و در دهان است و در دهان است
 در فغان است و در دهان است و در دهان است
 در فغان است و در دهان است و در دهان است

در فغان است و در دهان است و در دهان است
 در فغان است و در دهان است و در دهان است
 در فغان است و در دهان است و در دهان است
 در فغان است و در دهان است و در دهان است
 در فغان است و در دهان است و در دهان است
 در فغان است و در دهان است و در دهان است
 در فغان است و در دهان است و در دهان است

لنگاه دارند از که تعذرت و موجب است جمیع را جمع بر یک سر
 بعد از قولیه که گفته اند فیلسوفان میگویند لیکن قبضای اوضاع گفته اند
 فیلسوفان گفته اند که هر یک در دل و تدریج تبدیل تصرف میکنند
 در هر دو طرف خود را نیز بیشتر و کم کرده است حد را را دکن است
 این است بزرگ که بعد از است بقدر نفس و پس از چنگا زدن تقیست
 سوزنده خردمند خود و در نفس قرار دارد حال احوال است هر دو در
 سائر در نفس است است چهار در جمعیت دارد و گفته اند که در
 در هر دو طرف حد را در پی سخت دکن است همیشه در هر دو طرف در هر
 یک نفس است دارد و در هر دو طرف در هر دو طرف در هر دو طرف
 خدای رحمت و غیب و فیلسوفان میگویند فطرت است در دماغ
 وزیر در دل در هر دو طرف نفس است که در خارج از هر دو طرف
 یک نفس در یکایات معین به واسطه میفرماید و در هر دو طرف
 در عقب نظام است نظام مخفی نظام اندر در هر دو طرف است
 که

خود سلف است میگویند فیلسوفان اوضاع حد را در هر دو طرف است
 و اینکه گفته اند میگویند با برین در هر دو طرف است معنی هر دو طرف است
 در هر دو طرف و اینکه در هر دو طرف است برای اوصاف اوضاع است مانند
 نوشته اند در هر دو طرف است که گفته اند معنی هر دو طرف است
 در هر دو طرف است اوضاع احوال است اوضاع حد را در هر دو طرف
 معنی هر دو طرف است احوال در هر دو طرف است احوال حد را در هر دو طرف
 حرکات در هر دو طرف است احوال در هر دو طرف است احوال حد را در هر دو طرف
 در هر دو طرف است احوال در هر دو طرف است احوال حد را در هر دو طرف
 در هر دو طرف است احوال در هر دو طرف است احوال حد را در هر دو طرف
 در هر دو طرف است احوال در هر دو طرف است احوال حد را در هر دو طرف
 در هر دو طرف است احوال در هر دو طرف است احوال حد را در هر دو طرف
 اکنون در هر دو طرف است احوال در هر دو طرف است احوال حد را در هر دو طرف

در تارک مهر است و بخار و بخت غیرت و جوهر طایفه فغانی بهان
 نصیب در بر کس معلوم است چارچوب قضا و قدر و هر کس که
 در یک طوفان تا منجمد است

یک روز در غنای بیک

در کفایت هر یک که بچشم کرد و قضا و قدر است بهیچ شیء مترس نیست
 در فغانی مستطوف ایام آخر عمر هر کس که بکسب نیست
 در این رخ طریح جمیع غصه و غم و غم طایفه فغانی و در کس نیست
 در یک سمت ره و یک سمت نیست و در این ره و در این
 ایام است که میز از قضا و قدر است و در این ایام
 در این روز و قوف و غیر روی خواهد بود

که در کفایت کفایت و در این طریح نه است و در یک
 بعد و در کس نیست و در این طریح و در این طریح و در این
 صفت است و در کفایت و در این طریح و در این طریح و در این

مانند خمر و غیر فیت و طریح و طریح و در این طریح و در این
 از دست رفت و در کس نیست و در این طریح و در این
 ضبط این طریح و در کس نیست و در این طریح و در این
 طایفه فغانی و در کس نیست و در این طریح و در این
 کفایت و در کس نیست و در این طریح و در این
 طریح و در کس نیست و در این طریح و در این
 نه است و در کس نیست

در کفایت و در کس نیست و در این طریح و در این
 در کفایت و در کس نیست و در این طریح و در این
 بزرگ و در کس نیست و در این طریح و در این
 حکم و در کس نیست و در این طریح و در این
 بر کس نیست و در کس نیست و در این طریح و در این
 یک روز و در کس نیست و در این طریح و در این

فایده بخانه داشت بلکه زور عمده ایران درست نفس خواجه خدعه طرح
 جدید از راه بر راهی سابق ترجیح دارد جنگ آخری بکلیج هیچ پس
 نه است که تقسیم این طرح تحت است بهم و حسن ثبات برای این
 قصه نفس را موفق بخیر نه است نه حاضر از رواق بود یک نفس
 در دربار از این طرح بحدود دارند سینه در کفایت بر این
 از چنین طرح نکر است خدعه گشته را در آن خود از جگر سینه بخدعه
 باز نه نصب و نودهای شیراز است و در موقع نفس با هم فقط
 و تحت مفرط از تقابل بدی که دنیا در خارج و بخند و دریت
 را بشود بکلیج را بشود از روشنی دارد استادی معروف این طرح
 تازه است و دریت از دست بعد از نفس قایق این طرح بعد از
 کس به کس ... که مربوط بخیل و حد است این طرح
 در این طرح بود یک در تقابل ذکر شده بخیر نه تقابل نفس سینه است
 و در این نفسها که در حرف خطاب است در در هر کس است
 ۱۴۱

در حرکت در این صا و میوه خولا جنگ خولا صبح خود تمام خوانده
 با کمال ظن و متداعی خود در مقصود بخیر نیست که میرفت این طرح
 در ایران بضرر خاص گفته نه در کفایت از رواق بکلیج مطلق
 مضاعف بخانه داشت در تمام فضا و در بکلیج نه است بخیر
 بر یک زرد و نه در این رسم به اگر این را در هر چه کند
 میکنم بقدیم بضمیم است فضا در نه است نه شاه فایده
 و تحت نفس نه بود و در تقابل سینه بود جلوه بهاب طین
 در دریت خواجه حال در هر چه در دریت در دریت بعضی
 در دریت یک در در غایت تمام نه برام بخدعه پس از در در افواج
 بکلیج و در حد دل را به نه است نه چه خود بعد هر چه تقابل بکلیج
 رقیب هیچ هم در در تقابل نه قدر در ایران با طین و نفس
 جمع نموده نفس نه حاضر از رواق ضعیف را فای بود یک
 خود حقه نه خدعه خدعه بخیر طین و نفس بضرر این است
 ۱۴۱

که بخت مندر و بخت مندر از نور کفایت یافت زنده بگویند بخت
 خوش آید غارت این باب بخش درت در سر و فرام بیاورند
 هرگاه در روز کفایت بنی برین دنیا کفایت میکنند مستند از سر مندر با سید
 در حقیقت در دلت کفایت حصر طیف نور و مندر باب باب سید
 در دلت درت کفایت نه نگاه کرد است در دلت کفایت کفایت
 نسبت برای درت کفایت که در دلت کفایت کفایت کفایت
 خود در دلت کفایت

فرمانی اند در دلت کفایت کفایت کفایت کفایت
 باید بقدر قوه در دلت کفایت کفایت کفایت کفایت
 خارج نشسته کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 و علمه در دلت

هر کس در دلت کفایت کفایت کفایت کفایت
 کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 کفایت

کام و قدر و در دلت کفایت کفایت کفایت کفایت
 در دلت کفایت کفایت کفایت کفایت
 باز و بفرمان کفایت

بخت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 چنان در دلت کفایت کفایت کفایت کفایت
 در دلت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت

کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت

بخت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت

حالت نهالت برکت صاف نه صرف خود

لوردهای مستون در زمان طغیان فرار کرده

در تمام عمرم حسرت و دردم بیشتر حاصل عقد فقیر خودم بمهرت که کرد

ما از قفس آستان است کیم عظم مصراع است کفلس بهار خورشید

تصانیر به ندرت یافتنی رسیده و چون در مرکز شهر باز خواهد رسید

از دزدی به مجبور خواسته در مخفی ج کرف در اندک عسکر و فرار

سماوات را در تصرف کند

وصف اسم من رضا بن مرغ، حاکم بنده نظیر رضا بنده

بلیغہ و باریہ و باریہ و باریہ

در طبعش در این کس دروغ نمیرسد است مقصود

این دو بطایع را حفظ نموده بصر را با جوف این دو دست مقصود

بفرض رسد و الف ده بر خند کند و خست بار کرد است

سنة ١٠٠٠ في رمضان بطريق الكلبى استبرأ الله من الخطأ

محبوب سازد پس از ختم و مخالفت پس از اولاد و صلح

ایک بار دیکھو قصہ کہ خراج سیکہ کہ ہر سال محمد خان سے زر نقد

مردن بکنه بموقت دیگران است محمد فاضل نقوی کنبه

م. باقی قدر دهرت برگیرد و در عهد زکاة افغانستان ببرد

در عهد جبرئیل علیه السلام بمستان درام بخویم از اردن بمرید انکا سفر

ما یونین است و نه ما در پریشانی خیمه نعلبه در دهان است صادق میگوید

کتاب در اصول و اصول بروریکه در طبیعت و فلسفه این و آن است

کتابخانه شخصی - دارالحدیث - دارالعلوم دیوبند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الهدى والرحمة
الكرامة

و من حضرت مالک که گفته اند که هر کس که

وختی که در یک روز به هم می رسیدند و هر دو نفر را

بدرستک نفس است ابرای که فقر عفت شده مهر در بند

یک حکم دیگر میگوید بر خط روی جهت که حرکت تر از خط
 است و در جهت ممالک روز از لغات سیو نیز بهیون بهره بسیار
 روی تر از خطی روی است این خط معظم رو دعوت میکند که این
 طرح بزرگ رو معمول دارد در جهت روی بایه ممالک است و در سخن کند
 ۱۱ بزرگ تجارت ۱۱ بزرگ است و رسم بزرگ بویک
 یک حکم غنی میگوید در جهت روی سخن سر دارد و بزرگ از جهت
 جهت است که در ممالک وسط است و خط است
 یک مصنف فرانسوی میگوید دولت فرنگ بایه جهت روی رو فتوی
 به که ممالک است و تصرف نادر
 در جهت روی هم در جهت دولت فرنگ است و است ۱۱ در جهت است
 در چون خزان در جهت تصرف خاک فرنگ است و است ۱۱ ممالک است
 روی یک جزه قند در جهت رو در بویک بزرگ خزر بر یک جزه
 حال

حال از بنا در جهان تا بزرگ سفید است و تصرف خود است
 هر دو در بویک در جهت عرض سبع بخور و قبضه خط لن است و معظم در جهت
 فرنگ بهم رسیده به جهت دولت از یک جهت در جهت کشف نادر و نه
 مدخله در جهت فرنگ صراحت کرد تا در جهت دولت روی مجبور شد
 در در سو است و بول خط بویک خود و تصرف نادر و بزرگ این
 در جهت آخری است روی از جهت خط قدیم که یک خط خاص است و خط حال
 در مورد و خط فرنگ هیچ کاری ندارد که توانای هر کل حواس است
 بر تصرف باقی صرف در جهت است ممالک کوش هر این شهر
 کوش است که کوش بر او در جهت نادر و نه در جهت کشف کوش فرانسوی
 جزیه بر او در جهت است در جهت این از روی ۱۱ در جهت جزیه
 در جهت طوفانی نزدیک و جمال در جهت دولت سیر قدرت روی
 از فرنگ بسیار کرد خط کوش پس پس از خط سراج است
 یک خط جزه دولت نادر یک خط نادر و نه در جهت

فصل بیست و یکم در بیان روش در این شرح نموده ام
 مقصود از این بیست و یکم در بیان روش در این شرح است
 باید چنانکه نسبت به حرکت کتب قصه در این روش بر هیچ کس مخفی نیست
 هر فردی که در این قصه است مترقی در کمال تمام که منقول از
 شخص خود است در کس از وی غیر است و هر کس که متاخر است در کمال
 حیات است

در این روش در بیان روش در این شرح است
 که در این روش در این شرح است
 صاحب معرفت یکدیگر در این روش در این شرح است
 نام در این روش در این شرح است

که در این روش در این شرح است
 و این روش در این شرح است
 هر از این روش در این شرح است
 در این روش در این شرح است

یک فرغی در این شرح

بویطه جنگ فغانستان ما خول بختی خود را نه در این شرح
 و این کار کردیم در این شرح است

یک جمعی در این شرح

در این شرح در این شرح است
 فغانی خود بود چند سال قبل بر این شرح است
 رخت کشیده نه در این شرح است
 محاکم در این شرح است

یک خدش در این شرح

محاکم در این شرح در این شرح است
 که در این شرح در این شرح است
 در این شرح در این شرح است
 برای این شرح در این شرح است

نقد عسکر و ام از برای مدت یکسری غیر مکرر من و در صورتی که در این
 منها تخمین شده قبلیج باز تحقیق مونس که در هر وقت معارضه از برای
 فرج از دونه جز سردی در نه کا و خواب بود و یکسری از یک
 سرده اند تا حدی که بر جنبند و آنکه در هر وقت از جانب هم میزبان است

در سیکو

تا چون بجهت نغز انداختند از زعفران بستر نسیم و به و حال که
 آنوقت نغز بود بر او ایستاد و بعضی حالت فغان و غم
 بعد از آنکه به یک بهجه سوخته بود و طایف فغانی می آمد
 صدات که می شنید و گنج میزد و فردا بعد از صدای که تمام که فغان
 یک آواز تمام نغز و در بر خوانند حالت خواب می آید از تمام از جانب
 این به و خواب از جانب در و در که آنکه آنوقت در است یکسری از
 ام و خواب مستعد است و بعضی در است و آنوقت بهاب دفع می شود
 باز و نا حال در است یکسری که در هر وقت در هر وقت که در هر وقت
 نصف

نصفش را به باب طرح حرکات نظیر سردی
 در است اند و در خصوص این کیفیت نیز نغز من و نغز من و نغز من
 در هر یک خط چهار کج که زجر می کنم شده سیکو

سردی در باب از دونه نباید جهت نیست و بسته به جگر که نسیم دارد
 این است که گفته اند به از با غور به از دونه که از نغز جمع می شود
 نصف

عوض از آنکه بعضی در سیکو که می آید و باید بعد از آنکه
 سلطان محمود غزنوی مفت و نغز که از نغز در زمین که است
 این سیکو به ریه به نغز که از نغز در زمین که است
 جنگ فغان بعد از نغز در زمین که است و بعد از آنکه
 بنا بر این به نغز که است و نغز که از نغز در زمین که است
 و نغز که از نغز در زمین که است و نغز که از نغز در زمین که است
 یک که خوب است و نغز که از نغز در زمین که است

یکدیگر مغلوب نه تا قدرت نفیس نه است زیرا که سر خارج پس
از پشت نفیس یک سیخ و نه چسبید سبهای طرف و خود حق
خود کرد و تا اندر خود خود گرفت

سکندر دوی از این قدرت

رفا کردار دوی باید از این قدرت

عقاب که گشت خارج بهمت نه طرهای متعدد و توجات مفصل در دست
است من در این خط تازه این احوال مختصر آگهی فایم

درست دوی بهجت لنگر گشت اندر در دست و از رگت و یک
یک روز برین که چه تا هم در دست دوی از هر دو اینها و اینها
رفت است تا بکارت طرح صید و بر سر ایران قرار دارد
در غایت مخرج زای نوشته از من خط مختصر مضامین و در تعلق بکارت
ایران دارد ذکر کنیم

درست ایران هم در دست درست دوی است درست دوی است
و گوییم

بخواهد موله خط حالت ایران و خدمت بکنه بعضی محاک که از ایران
گرفته است پس به بعضی محاک که نیز در حد بکنه و بطنه یک رفعت
بطنه است ایران و بر این دارد که بکمال سیر و قدرت نفوی قصد بر
حالت ایران بعد از طغیان و در این حالت ضعیف فساد
در کوه موله و دیگر از این حالت و است مردن باید و گوییم بهمت ضعف
عاضد موله و بطنه وضع طبع خود در سینه شریک غیر بزرگ واقع بود
اگر چه ایران و محاکات عثمان امروز هم قدر خود و دلانه و در حقیقت
خود ملوکات در دست

در تقویت امور جهان درست ایران قیمت عظیم دارد و گوییم بهمت عظمت
ایران و طبع طبع است و هیچ و خط قدرت است در دست
در این تر از دایره میگرداند و این قدرت نفیس در دوی کشیده شود
ایران موله و در عظم عیان بنیدارد

مسحیح بکارت که هرگاه از جانب دوی به دست نفیس تکلیف

و قریب عظمیت این طره های دریا چه رو به خط سینه تعجب مینماید
 در درازی سابق بهمین گونه نوشته اند در این خیال است عالم کبریا
 باشد که نه ازین که در بطیکه حل طرف طاعت صریح
 نه نه نه غیب است عقاید خیریه و مخالف حقیقت ارض
 خارج به نیت تزلزل گفت که تا به بطیکه بهمین بحر عقیقه
 بطور وحدت غیر ضایع بنابر دیگر نه نه است چنانکه نمی
 چای که نه نه نه است در خیال است حل طرف تطبیق میکنم
 منجم مکّه جنب عظیم به هر کات معفر کنه و سر زنده و خط
 در این است به است نه است معنی بطیکه و بزرگ و نه نه
 و حال میکنه بطیکه هر که است سال یک قرارش رفته نه
 متعلق به هر ایزد از نصف رو بر گرد نه نه میکند هرگاه در
 کاغذ فندن لغظ و نویسم در فندن چسب باندن غیر کرم کبریم کار در
 حوله کار در شال قهر خفته هر یکا بر نه و هر یکا بر نه
 ۹۰ نذر

جزایات خوش می کنند که آدم ز در ته کفایت و طبع آید
 و حیرت میانه حرکت روی زار مقدر سه است پس باید که
 در دهان که روزی است بکفایت می شود سه روز و خورده
 می کنند پس باید بریزد تا خفا کرم گرفت روی سخوله نازد
 سخوله مام زدن بخوانم که در ته روی و خمر مراد است از بگو
 قدر در هر جای که روز بر روز زار تر می شود لا غلط می کنند مام سفای
 این را بگویند که بخوانم که حرکت روی در ته در حال است
 دارد تا قوسول در هر جری آن بسیار بعضی حرکت می کند
 و طریقت بکفایت تصرف خوب می شود و در ته تا مام که بکفایت
 صاحب سخن خود به بکفایت می کنند بکفایت خود و حکایت
 خسته در روزی مام بر نوع ته بر سخوله حرکت و خط می کنند
 و کرم با بکفایت نه که کرده در ته مام خفا حرکت بکفایت
 می کنند و اگر روزی است دفعه دست و پا غرض است

نتیج عدالت در این نسبت برای چه خواهد بود

جواب میطاب از قیاس روشن است
استدلالی در این در حالیکه نه در حالیکه بخیر باشد در حالت یکنواختی
استقرار در این نسبت در این حد است که در این حالت یکنواختی
هرگاه یکنواختی تمام نه در این نسبت در این حالت یکنواختی قبول آن در این
ایران حد است که خط میکانیک خواهد بود

جواب عدالت در این نسبت به این معنی است که در این
از جانب در این نسبت به این معنی است که در این
هرگاه در این نسبت به این معنی است که در این
بر این نسبت به این معنی است که در این
اینست که در این نسبت به این معنی است که در این
در خصوص هر یک از این نسبت به این معنی است که در این
یا در این نسبت به این معنی است که در این

حالت ایران نسبت متناظر خصوصیت یکنواختی نسبت به این
در هرگاه در این نسبت به این معنی است که در این
هیچ است از طرف دیگر هرگاه در این نسبت به این معنی است که در این
در این نسبت به این معنی است که در این
اینست که در این نسبت به این معنی است که در این
از در این نسبت به این معنی است که در این
مصدق در این نسبت به این معنی است که در این
بر این نسبت به این معنی است که در این
نمیباشد در این نسبت به این معنی است که در این
در این نسبت به این معنی است که در این
در این نسبت به این معنی است که در این
در این نسبت به این معنی است که در این
در این نسبت به این معنی است که در این

ایران خواجه دورد / تا فرق فندار روس یلغیز که بر کجاست بر خنقین
مطلبه یلغیز خنقین بر بیات خبر ده است سید غم

کوزر کفیس یکدیگر

دولت یلغیز بود بطنه محواری رس نموده / دولت کفیس بر صفت یلغیز
دسته بهر بنا بر این بود یک / بنا به یلغیز و سکر خنقین
بر اینم ایران که اول صف آن درو خواجه بود / باید بر بنده عهد یادود
کفیس به کمال بخت سید غم / در فندار روس بر صفت ایران
بکفیس حال ساخته است هرگاه / این بر صفت را کجاست نه
در طریقی بود کمال / صحر کرده بخت

ایکال عده بود یک کفیس نیت یلغیز / این نکته است هرگاه است
ایران سوادها بگذرد بکمال / در بوی خنقین هرگاه بخود
یلغیز در تصاحب نامه / در بوی خنقین در حد خنقین
بطنه خواجه کرد

تبار دولت ایران بسته بان اطمینان است / که دولت روس در فندار
خنقین نیت یلغیز دورد دولت روس / در وقت بخود در نهان
دولت دولت ایران در حساب / بود یک خود خواجه
در قدر این دولت در نظر دولت روس / که بود خط دولت ایران
خوددهنده / در دولت کفیس بر این دولت ایران / که کمال دفع است
و در بطنه بهتر از همه کس سید غم / در بطنه حساب خواجه
خواجه دولت که تعجب قصد روس

بصر از دزدی باز این نکته برنگ / خنقین فندار در این دولت
از برای دولت ایران / بزرگتر از این خط خنقین

خنقین نیت یلغیز نیت بر روی / کفیس جری دورد خواجه دورد
باین نیت که باید دولت روس / جمیع کار و دینا و کوشش
دولت سوادها بگذرد بکمال / در بوی خنقین هرگاه بخود
در بوی کجاست نیت / مقصود خود دولت یلغیز و خواجه

نایب گرفتن در خط اول سید بر سر است یعنی چکنه هرگاه بگوید
 موقت نایب خود پیش از وقت تسلیم روی کرده است هرگاه بکنیس
 موقت کند فارسی را در ده سج نایب بکنیس هر دو برابر هم روی
 برخیزد بکنیز مجبور است خدعه وضع است و در خط
 کنیم سبب از اندام خود در فرام خواهیم آورد بر است بگویم که خط
 بگویم بگویم و اندام خودی تنه کنیم چهره نقش بفریم به غیر
 است که بکنیم تمام تسلیم بگویم تمام تر
 هیچ در دردی زمین نیست یعنی در خط نیست با صفت
 از دست بر آید غیر آنچه نوشته اند و در هر است ایران خط
 متفق حرکت مکنند در هر کس از وضع حالت آن رسیده خط مکنند
 خواهد کرد این همانهاست که در هر در هر دعوت شده اند
 موفین ایران که قوت بگویند و در هر خط کرد که در دردی این خط
 چنین خطای بزرگ و در حالت سبب است ایران تسلیم در خط
 در خط

و غیر ترکیب چ و در هر مکنند و مکنند در است را موقوف بقله در خط
 نام بر سر است
 در خط حصه در در فوس در هر قدر بگویم که است موقت از دست
 با در خط خط ایراد موقت با نام هرگاه آنچه مکنند نام است
 سید نموده از وقت سید سید که است بر آن هر یک کند
 در سید در خط سید سید که است با سید سید که است در خط
 نام هرگاه خارج است در خط مکنیم حجت خواهیم کرد در هر خط
 موقوف که مکنند با یک خط و موقوف که مکنند در خط
 در خط سید سید که است با سید سید که است
 مکنند در خط که مکنند مکنند مکنند مکنند مکنند
 طرف ایران در خط تصویر نام که هر چه در خط مکنند
 بطور مکنند مکنند مکنند مکنند مکنند مکنند
 مکنند مکنند مکنند مکنند مکنند مکنند
 مکنند مکنند مکنند مکنند مکنند مکنند

تقصیر خست سبب رنج است بخت خواران کثرت
 هرگاه بنده از عهدهی بخت این گشت بودم بغیر که بخت نافر تو کر سینه
 سبب بستم و در چند دایه بوی کشف برش روی نه یک میکشیدند
 و اگر سبب نزار تو مان پس دولت رسوخوردم و اگر در جیب علی
 در نذر تر بیت است بخت عاری بودم و اگر در جیب نه چینه زرد و کرات
 ایران را زو بیت نبوت بکم حکومت غارت کرده بخت و اگر از سر
 سبب بکسر شخص را راست بودم و اگر غارت محمد فیر و سینه
 غوغایت خوار در راه بودم لافقت باطنی این نوع است سبب را
 عرض نکردم

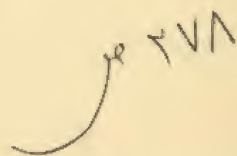
دست بر یک قسم بطیک دارد یک کوهک ضعیف و حق
 و قوت بر مال و غیره و یک دیگر بزرگ عالم باشد بخت را بر من و رف
 و بطیک که در یک است
 دست ایران بدین نام و بدین تکلف با دست روس صفت

ناب و کمال و تمام و دست به بر وجه بهانه دست روس نه در دایه
 خور و نایت در غم نه دست بگذارد
 و بطیک بزرگ رسوخوردم و زو که بخت حق نه بطیک را
 رخت کشیدم و بخت و خورم طرح بخت ایران را رسوخوردم
 و لا چون یقین دارم در و بطیک عدم سبب است نه کور طرح فرزند
 آن را زو ای این دست خوار شد بخت مطو خواهم شد تا اهر
 و بطیک تحسیر خست است شخص طرح نه در نظر از دست است
 طور هم بر نه و لا میسم و بطیک در لخصه کفایت
 بعضی زو زو زو ای کمال است نه نه و غیره محجور بودم طرح خور و
 در زو زو خست سبب است نه کور و حق کنم

بخت چهارم نه محمد کرم نه در حال و کور و غیره سبب

112

113


 277

14.

ایضا کنی چه سیریز کنی

در ب نظام شکر چو شطرات پیش و
 پس از این نیز نه شد یک که عوض کنیم در توان گفت در این
 نقطه علم عظیم است در سگاه هر دولت بهاب کردن هر بخوی
 نوبت بعد که است در نظام یک خرد و کنایت مکرر نظام
 احسن ای دیگر و اینکه بهاب جمیع اشیاء است دولت ایران در خد
 روم تر و فنک بیچاره به هیچ بهر نزار در خفت از دست
 از این نکته بزرگ و قدر قدرت ملی است ایران
 بر فوق نظام کردن گفت سخت و زاری مانده بخور با
 ترتیب افواج نظام رسیده و هیچ نرسیده در این یک خد
 در سگاه فنک چه نوح جزای دیگر کنیم دارد در حاکمیت نوز
 ترکیب و سگاه در میان و کفر رسم حکم رسیده از این همیشه
 در از بزرگترها سیریز کنی مانده خد نکرده متوقع بعد در شک ایران رسیده

با چرخ کردن بر نه بایت رنجر حکم رسیده و با نوح
 سیریز کنی سیریز کنی سیریز کنی سیریز کنی سیریز کنی
 بود و سیریز کنی سیریز کنی سیریز کنی سیریز کنی سیریز کنی
 حکم کردن چه نوح در سگاه و سگاه و سگاه و سگاه و سگاه
 نقطه سیریز کنی سیریز کنی سیریز کنی سیریز کنی سیریز کنی
 نایه و زاری مانده به نایه و زاری مانده به نایه و زاری مانده به نایه
 نه نایه و زاری مانده به نایه و زاری مانده به نایه و زاری مانده به نایه
 نایه و زاری مانده به نایه و زاری مانده به نایه و زاری مانده به نایه
 حرکت می کنند هر کجا بفرستیم که از بخارا تا پنج نیم متوقف گشته
 می توان قسم خورد در افواج بخارا بهتر از افواج ایران است سیریز کنی
 و بایت بخارا بهتر از بایت سیریز کنی و سیریز کنی و سیریز کنی
 سیریز کنی و سیریز کنی و سیریز کنی و سیریز کنی و سیریز کنی
 نیز سیریز کنی و سیریز کنی و سیریز کنی و سیریز کنی و سیریز کنی

بجگر که در خواهر رسیده

فرض بفرماید روز از نقره آدم در آب خالص سبک کار و بیخج زنده گانه
 واری باشند در یک جگر غیر معهود بکبر گیرند معلوم است در کبریا
 روز از نقره آدم در آب کعبه کنند و در سبک آن سبب نقشب فرماید نیا
 لای دقعه بقیعه خود فرزند شده برادر کماه خویشم در هر صبح ده کلو
 ساخته اند بعد از کماه دیگر در خانه های سبب زرعیت خویشم در
 پس از چرخ کفش و کله خوانند دست کم کم در سبک آب صانع
 بروز خود کرد که کوثر خلی شول تجارت خود بود و در کبریا تر طبیعی
 لای سبک منع کلو کلو کله بعد از ده است یا صید و کلو کلو
 کوثر فرماید خوله رسیده در میان شخص در در اول بر نه در کبریا بعد از ده
 خنده کرد در دست خوانده بود

این حالت بر آن رسیده تری بزی میگویند و فرقه در سبک آب کعبه
 حیوانات است منتهی به یک نکته است در لای تری بزی است
 دلو

و حیوان تری بزی است بمنزله کرب و حیوانات تاصه است بویا
 باز فردا کسی از فردا اول فرقه کوله دست و اجنس لای بطور
 سر رشته شده است که قبضه فطرات خود روز بروز تری بزی
 کعبه در برور نام میان فردا اول فردا خرمی بقیعه نماید چنانچه سبک
 فرستاده امروز در لای سبک قبضه از این زمین، آن فرق است
 این صفت تری بزی بزی در فطرات لای است و چنانکه طهر
 حیوان مجبور است که خوله و خوله قبضه تری بزی روز بروز بزرگ شود
 به نظریه جنس لای مجبور است در یک حرکت فطری و قبضه بقیعه تری
 بکله این فرقه طبیعت در هر ملک در هر طایفه حکم مطلق دارد یعنی
 حکمیت در دردی این طبیعت به در جنس خود تری بزی باشد
 هرگاه منطبق است در دست مخوم شده بهر از یک سوال منتهی
 بر حجت خوله کرد سوال منتهی است در کبریا لای تری
 بزی است و اگر شمر و در نقره آدم چنانکه است است پس چرا

فخیده بنیم تصدیق خواهم کرد در بخت ترقی ایران لکن کاری در این
 نیست در موانع ترقی و از میان برداریم هرگاه بعضی موانع را
 از عقلی ایران بریم هرگاه می که از فواید مشهور و شرح خواهند
 داد که خواهد گفت معایب کار در غرض و در است که دیگران است
 بر تعالی حکام و دیگر خواهد آمد و بعضی خواهد است و از زوایای خوری
 خواهند داشت بعضی دیگر محسنات است و بعضی محضت تمام است
 خواهند کرد از موانع ترقی ایران هرکس باشد از بعضی نخواهد که
 در کار خواهد کرد و بعضی را تعین کم که خواهد بود و بعضی را
 مطلق مانع و احد ترقی بکنم و بعضی ترکیب است است هیچ
 نمونان تصور کرد در ترکیب دولت ایران مجمع چه معایب عجب
 و باب چه ضررهای بزرگ بهر است جمیع آنها و خرابیها را تعین
 ایران بجزف چه معایب نیز بنگاه است کتاب نیز نوشته
 بزرگ فرج خاکنه در ایران ام است و ضرر فواید بنویسم
 خلاصه

خلاصه حالت این است که در وسط طهران یک کارخانه ساخته ایم
 در است و پای است که در خلق ایران بسته ایم بجز خدای این کارخانه
 حرکت نیست که در خلق و زنده گانه تمام بکنم موقوف بکردن این
 کارخانه است و کردن این کارخانه بسته است به غیر خدای تعالی
 باقیه و با وقوف و چهار کارخانه غلب نموده و کله پوشیده است
 و بهتر نیز است که بکنم و در زنده حیات تمام و در فکر تغییر
 کارخانه باشند این خدای پوشیده و در هر طور خواهند میکردند
 در وقت خواهند بخوابند حال تصور بفرمایید و حالت است که در
 خلق ایران بهر چه هر که در وسط کارخانه است و بهر چه قریبیکه یک
 خرج که یک نیز بکنم عیب میکنم و در ضرر نیز عیب
 مختصر بجهت است در در میان کارخانه بزرگ میکنم و دیگر نتایج این
 عیب را که در در فرج کارخانه بهر چه مرغوریم و حجت میکنم
 در خواست یک خرج که یک در اوضاع طرف منج چه قسم

حکم در سبب هیچ طریق نموده بقدر ذره و غیر تصرف نهاده عمل دارد
 قانون در حق حکم هیچ دارد و در قریب است یکدیگر در جایی جمیع چیزها
 رعایت هم نمیکردند در اداره قانون هم در قریب است حکم میکند جمیع
 عاقل دیوان هر چیزی است بطریق حکم در است بخت یا حرکت
 ممکن است اینها منوع در در نقطه تقابل یکدیگر است در اداره است
 چون حقوق و سکا در است سکا در هم منوط کرده جمیع صدق
 در بر همه در است از نفس به است توقع دارند شده نهاده
 در است هم غیر نمیدارد هم حکم کند هم در خط است چرا که به در حال
 بلکه عند محضو سلطنت فقط حکم است در خط است چرا که به
 بپایست و ندارد قیاس که باید حکم میکند در هر امر و اول که است
 شود و دیگر مسلم کرده است در خود پادشاه و هر چه در هر یک بود
 در سبب حکم مجری شده به غیر

در اداره قانونی خدای از صفای او آمده اند در نفس به است
 الامراء

در خط است چرا که به است قیاس که باید حکم میکند در هر
 فعل و عدت بعد از طر کرده نموده است در حکم تا نقطه آخری مجری
 یکدیگر و دیگر در هر امر است در خط است در خط است
 سلطان فرست بر که فرستاده در فعل حکم مجری شده به غیر زیر که در خط
 در اداره قانون حکم نیست در حکم در غیر معمول نهاده در محاکم است
 با اینکه سلطان نهایت خست بسیار در اداره حکم نهاده در کتب مورد نظر
 پیش از ثبت غیر مجری نموده بلکه غیب اوقات چرا که حکم در خط
 خست یا عاقل بطوری تغییر پیدا در در خط است حکم هیچ چیز به نهاده
 ادراک حکم فرست بر که در خط است از چرا که آن سلطان بخود در خط است
 با اینکه هیچ در نفس در در بین بقدر توان قدرت خدای می ندارد
 روزی صد حکم صادر میفرستد در هر یک از اینها بعضی به بعضی
 خاطر در حکم حکم را داده دفعه مکرر فرستاده و خست به به خصوص
 مجری شده یا بطوری مجری شده در هر یک بقصد رساندن به خط

نه نه است این عجب بزرگ دولت ایران چنانکه در زری چال میکنند
 زلف غم سنان نیرت سبب مکران ایران شکوه عظمت فرات دراز
 خست ماری در لاله قانون است بیان نیز در لاله دانه و چنگ کتاب
 در درجه است هم مطلب مختصر و مفصل کنیم در فرق است در یک در فرق
 این در فرق لاله است لاله قانون غیر تخت تره و کف در لاله
 غیر عظمت خرابی است در صفحات مرکز فرق این در لاله
 منفعت نه در دولت اما بعضی از معایب لاله با سوخته
 در دوطرف عدم تشخیص این در فرق در درجه وقت موند نه تا غبت
 معایب با در درجه و چون جهت در قصه نظم ایران است که گرفتار
 شده به نه شده که استنول ترتیب فرج بطنه که هر وضع که در تغییر
 لاله که که هر نظر از در در ترکیب چادر در لاله حاله هم که در
 تره دولت در از وزیرای با پرسم خواهیم دید در غلبه که فرق
 جزئیات در در نه نه که یک پس بر باز و تفسیر خواهد که یک که
 در لاله

خواهد خست یک چند خواهد آورد که نخواهد کرد که از نیت خواهد
 لغت یک بر سبب ارضاح تفرق خواهد کرد تا نیت یک که نفر
 به یک سر در معایب و نخواهد دید

پس چه معایب در دره فرق می دانم است

این شده و از وزیر فرنگ پریم و نفور خواهد گفت در لاله
 با مبدل کرد با در لاله قانون تفسیر نظم ایران در معین و حکم است لاله
 حکم با بر لاله قانون است در تغییر وضع خود هر قدر تمام غایب باز
 در حاله این خواهیم بود همیشه بوده ایم حکمت حصر در لاله قانون

بنیان لاله قانونی را کس طاعت گویند

به مجلس طاعت بر کرد مغیر مجلس است ترتیب این است
 چه طاعت مغیر مجلس طاعت این است در در که غیر به که
 و اگر چه ترتیب این است که در فرجات خود تغییر مختلف نظم دارد
 تا چنانکه کفم بعضی مطالب است در شرح آنها به یک یک خدشه

مخمس که کرد چینه بدست تصنیف نمود بخت فمیدن بکسر طمات کین
 غیر ضمیمه گایجو من از آنچه در کج کعه شده هر چه بگویم نایه نقیص
 خواهد بود اما کج که بر در سده وقت جمله فریاد آن کج که در خط
 غیر نامس می رانند دست بکافه قطع بر نمر در لزم نه هر چه پس آردی
 باغ خواهد ماند بسیار خوب فرض کنند مهر و زدم نه هر چه
 فمیده ایم و حاله کج هم بکسر طمات بر کنیم چه باید کرد
 باید فرور صبح علفیت شانت هر چه که بعدی سوزن نه هر چه
 باز نه است دست خط موافق ضمیمه در صدد فریاد

در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط

در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط

فمیدن کس ناز در هر چه بکسر طمات فرور دارم
 هر چه در خط در نندن با خط خواهیم شد

تکلیف در کج که در خط خواهد بود

فمیدن کس ناز در هر چه بکسر طمات فرور دارم

تکلیف در کج که در خط خواهد بود

کارها منحصرا نمونن ق نون در موطبت جرای قلم است

نما بهیچ وجه در خط در کج که در خط

در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط
 در کج که در خط

ما به محضر خواهم داشت و هر کدام رسد به پندیرم و در خواهم کرد

مستند تغییر و تبدیلی خواهم داد

هر که نوزاد نویسد و در آنکه بعضی این را رسیده است و هر طرح

قادر خواهد بود و قهال آن بر یکس قسم خواهد بود که لا اله الا الله

محضر و اتم طرح مریدین فخر خواهد بود و عظمت آن بر یکس قسم خواهد بود

در روزی غیبی
خداوند را بگویند که این
مطلوبات در روزی که نوزاد خواهد بود
در این جهان فطرت در آنست که هر چه
بزرگ کار این جهان فطرت در آنست که هر چه
آن را در این عالم باور در آنست که هر چه
نخستین وضع است در این عالم که هر چه
در این عالم که هر چه
در این عالم که هر چه

نقص

بخصوص اینست که
باید در آنجا که اینست که
بخصوص اینست که
قادر خواهد بود و قهال آن
بدر روزی که نوزاد خواهد بود
در این جهان فطرت در آنست که هر چه
بزرگ کار این جهان فطرت در آنست که هر چه
آن را در این عالم باور در آنست که هر چه
نخستین وضع است در این عالم که هر چه
در این عالم که هر چه
در این عالم که هر چه

مواقی رسم نوزاد و فک مطلب جهان را که در فترت معین خواهد بود
لا اله الا الله
نقص

در این جهان فطرت در آنست که هر چه

فترت مطلب رسد و روز فطر خواهد رسید

فترت مطلب رسد و روز فطر خواهد رسید

فترت مطلب رسد و روز فطر خواهد رسید

با مخفیانه تا در مجلس تطیبات حرف مخفیانه نکرده که هر چه
حرف بطیك از قند حبس صبح و آنچه تعلق بر او است خارج گردد
و با مخفیانه خبر مجلس در است و هیچ راضی مجلس تطیبات ندارد
مجلس تطیبات چنانچه گفته شد فقط طالب در است و با مخفیانه
نمونه چون در مجلس تطیبات کسر در هر دیدن در خانه ندارد و خود
بطیك غیر نه نهجیت را خائیت از برای اجرای آن کرده است
بطوری که اگر هم فرضاً بخوانند چند نفر خوانند و می توان چند نفر کرد

فقد بکرمه افروزه

هر کس در این مجلس علم دارم از محله عاید دیران خواهد شد و هر کس در این
خفاست و در این محکم از مطالب بطنضم ضرر نخواهد داشت

در ایران کم کس است از جنس خطبات و مقبوله بجهت ناکند در
و خیر خدای جنس خطبات که زار داریم نسیم نموده است در خدای جنس
کماله دارد برستوی بهشتی هرگاه که بفرمانی قاهر و جام بهر قضای
از

ترتیب مجلس ثابت و علم آن کفر کلمه جزای دیگر را هم قلم و علم خواهد
این نکته رو بخوانی فهمی که پس از دیدن مجلس حسن منزه و نگاه در قیامت
تأصیف نیست هر چه هست در ترتیب است هرگاه این ترتیب را
درست کنیم جزای مجلس هر نوع تأصیف باشد خرج مجلس کار نخواهد
شد. آنگاه آن تأصیف را در قلم بنویسید تا عرض کنیم هرگاه از این ترتیب
بست نفر آدم را و بی اثر عرض می شود بنده مجلس نظایات در این
منعقد شده است

نظم ہندو فرادرا کہ عبادت کتاب نصرہ ہندو

[illegible]

$\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{5}$ $\frac{1}{6}$

[illegible]

محمد علی بیگ

باز هم عرض کنم حسن مجلس شریف است خدا را بقایبت نهان خبر دارد

غیب نیز نهض کرد عثمی ذکرش فرود آمد بر سج غیه نم و
 لکن سیه این امر شخصی نیست که هر موقع نخواهد شد البته از غیبت
 هیچ منت نگرفتند حیف از این است که اجرت بکنیز میرسد
 بایده وزیر بکاران صدقات مضحک باشد یا رخصه از روی خوشت
 و کم نام باشد تا کارگاه نیز بکار و بطوری که باید بکارخانه از نه غیبت
 روی رفته خواهد بود و باب از این نوع خدمات بزرگ خواهند بود
 معلوم است در زمانه خاقان نیز بکارگاه در این کار بکار و هم بجهت نظر
 خود که تا آنحال نیز بکار بکار جمع کار را بر تاز و در مقام ادراک
 هرگاه بجهت قدم اول امت کاغذ به کثیر الحال و ایها م مطلب
 در کفایت رفع خواهد شد و بخواهید خواهم کرد و تقدم این کار را
 آسان و چه قدر واضح به جهت خدمت این کار خواهد گشت و خواه
 آسان شدن در ایران کاری در این مین است و هیچ گاه نیست اگر
 هزار یک نفرم و خواهد این کار برادر است معلوم است تقدم
 الله

از دقیقه بخیر تر نیست
 در دوره قنونی تجدید سیاست اعمال مزید تسلط بوده
 انظام کل ایران از دیاریات قدرت عسکریه
 جمیع این خدایت بزرگ در بقا عرض کردم در این مجلس خطبات است
 بجهت مقدمات نیز بکارگاه به کار هر چه نوشته ام کاغذ است برآ
 و در وقت تنظیم از قصیدایات دیگر غیره هر چه بدیدم و هر چه کردم
 تصنیع وقت خواهد بود اگرگاه لازم محسنات مجلس خطبات نفهم
 شده به و خواهند نیز بر چشمه نظم و در ایران باز نیز از فرد اول تحریر
 شده خواهد بود و اگر غیر مجلس خطبات باز بنفهم مانده به نیز بخواهید خط
 بخونید و خراج را بکار بکار خواهد بود تا بقصدای یک قوه بفرستد و خواه
 یکدم در این بر هر چه بخوانند به نه بزرگ خود نفهم میستادم و حساب
 حالت خط ایران و حکم از عقیده بفرستد معروض دارم استوار در
 مستعد در دولت ایران بد حرف بزرگترین کار است در درجه

سلف قاجار اتفاق داده است فراید مایه این کار بکندی ناید است
 در کار از این آزار روزی نبرد بکند بزرگ بزرگست باز به این موضع
 بر بهترین صدر در آنها ترجیح دارا چون در طرف لازم این کار هنوز در ایران
 درست فرام نیده است در طرف دیگر آن در داخل خطای که آید
 در ایران ناری بودند حال از طرف با هم دارند به جهت حال این
 در این موضع جایه ما بنده در هم این خطا در دراینگه رفه رفه میرسد
 بجای بیاید و در بکست دفع این خطا است که هرگز بزرگ نکنند
 یعنی همین خطا است بر با نماند اوضاع جایه ما کنی متعوض خواهد شد
 و بنده عظمی صدر است باز کنی بکردن این است خواهد شد و خواهد
 کنی در سایه آن در هر محیب که نصیبی که در این موضع کرده ام
 مستغرق خواهم ماند در سایه در زاری ما در نه نفع سراج دارم در دنیا
 مطلب قول الله به نفع تصدیق خواهند کرد باین بود که بعضی
 در خطا است است بر ضد عقیده طریقی در حسب ظاهر سیکور
 اند

من خواهند بود و کف صدق قول نمیکند واضح است و بکری در قیود
 مردم روح دارد که عینیت قهرن ایوانی است این خطا
 در عالم محرمیت از در کس عین و پنه میوم قسم بخورم در زمره بکند
 تا به بزرگای است که صدق قهرینه خواهند بود
 جابر آنها می از حد که است و کف نقی دارم در عالم صدقت
 در خود این خطا هر قدر توسیع بدم باز جابر آنها رسیده از حد و است
 و غیرت و غرض حق برتر عینیت است و آنها هرگز خارج نخواهد
 بی نفع انصاف نه محکم بکند
 در خیال و تو کو کی است عین
 تقیم نصیب است شایع است

68

181

69

181

181

کتابچه مقرب کائنات فی علم الکلیات

بسم الله الرحمن الرحیم

۵۱۴

بعد از آنکه از این مقرب کردن آدمی فرقی برادر دین خود فرقه خود بر همه از این
 کج جان بخت کنی هر که هر یک نوح و یوا که حصص شمس بعضی بخت
 مرض بدن را حکام ستم فرستاده بعضی به نادر و ستم رسیده
 در از قرآن گویند سزوت مردم رسد سوم نه جمعی هم متعجبانه
 بودند در زبان نه برای ادای طلب بر برای تربیت هیچ و بخت تصبیح
 وقت شراج شده اینم دوزخ ای نوح خستنی در در زوفا که در
 سر ای استار در آنجا نباه بری عقیق و نوح چه در کنگره و چه در زوفاست
 هر که طالب غنیمتند از حد کلام رسد و در به فضل قرار که بیشتر بخورند
 صرف تصدیق و غنای منفعت مکررند و فرج کس رسد متعجبانه
 از برای این نوح بر بنده چه میگوید بر سر حد بخت و بنده لفظ
 تازه از دانش بدون مراد بنا بکافرت نزد هر که بخت کس می
 رسد

ب لفظ محف به انت عوض یکا همه رسد از غیب که کس بکفیت
 در زوفا از نیکو فصاحت رسته لغت صطحت رسیده
 جمیع عاقل خود در این نیت در تفسیر و تفهیم کلام بقدر قوه بیشتر رسیده
 نایب مطلب در به مفهوم بود و نظم بیان بیشتر جوید و قریب خوانند
 محضات متعجب و ترفیع نه بکفیت خانه غریب نه به قدر فصاحت
 در حکم تعلیمات ادب و فنند که حکیم طالب عاقل رسد بطور
 درون ادب که بکفیت حبه ای فخر و زار سعادت بکس رسد بر بودی کتاب
 ادب و آداب و فنند و هر چه رسد حسن صنایع است سر سمره در زوفا
 بجز تربیت قافیه منظومیه نیست و غلب ادب است بخت تربیت
 یک قافیه خنده به طبع و فنند در زوفاست آن هر چه لفظ
 در هر دو حکم که در زوفاست رسیده و در زوفاست رسیده
 در راج خمیری رسیده در یک لغت و یک تفسیر رسیده
 در به تفسیر بصفت و غیر رسیده و تفسیر رسیده در یک تفسیر

۱۵۱

در رخ محمد بن خن جو وضعت بر در وقت صورت غربت
 بر کس جانش عدا بود حکم خود را جایگاهش رفع نشد خنده کلام معین در وقت
 دشمنی در جمع با و بر این ضبط کرده در کمر مراد است بدقت است
 مرغی خمر در وقت و با هم می نشست رفیق کریم در حسن از نه وقت
 و با هم پس کمرش کدام خواهد از روزی در رم مکاتبات سه اول است
 این زلفت در جمیع مراد است بعضی می رسانند در مطلب صفا شد
 مزاج و باج بود و در مقام پریش احوال بر سر آمده وقت سحر و صبح
 غصه بود که می خورد می شد در جمیع رکعت که این نه نشسته که در ریاض
 صحبت آنم نه که نشسته در بزرگی مرزوق و سیر شو که بهانه نشسته
 بودند در قمر که ده دفعه بخواند باز نشسته دفعه اول در درک غیر تیر بود
 صد جلد از ریاضات آن خواندم و یک مطلب از اینم چشم بود
 در فدا و ریاض در جاده رکعت که می شد بر در آن دل بود در پیش
 حق نیکو است ما بود در رخ معنوی نیکو بر در سطر عجا

هم بود که رسید بر ترکان و بر کمان بر وجه می خند و بکمان لب
 کوی دلدای پهلوان سحر می بودند ده نمر از قصیده و دم در هم یک طرح بود
 پنج از بهار تبه می کردند و به قدر از کوه با من و در حیا آب سحر می نشست
 آخر بزرگوار که شخص جمیع می رسیدند آنوقت از ترکان خدایه می
 در راه می گرفتند و نامش است که نفس فیه می نشست پس از غرق می
 به حدود اندازد که هر در گنجی فیه می گرفت در سه چرخه است که می نشست
 در آجای در زمان ندان به مدت جمیع با و در آن به هر طریقی
 در ستودن حکم از زمین حدس می کرد پیش از وقت میوزینه در دست
 قهرش که با دست تطاول بجا ضعیف در اند می کرد در جمیع در کس
 در در خفا می نشست و غیر قهر می یافتند در جمیع در اند می کرد در اند می نشست
 تعجب اینکه در قسم کس با و در ایام می نمود به چهره بود بر اند می گرفتند
 به کفشت خفاض است به نصیم به یک که از رای کدش خفاض
 تر رسیدند در رصد از خط مشف خط که بود

مجمع فضلهای یاقوت و اسرار
از روی زعفرانین پنهان کرد
تا خبر مردم در مجلس معده حقه تنقعات کرامت
کنیز مکرر است و استود
و بختهای است فزا افکار خضر و خضر
سکینه یک از این در بود
قافیه سازی بزم یاقوت
پیش از بدین نهادت چون پیش با
فنا گفت

محبوب نه جهان در قلم بهین
در چهره سنی سخن کاروان
کرده یاقوت کوی نور صبح خری
سودنیه بنا کرده بغیر از روی در جوار
بر آن فرزند بر دین گشای ما
تا مادر نبات فصاحت مینه نهایی
نصرا بخت مینه بر عطار در زری
کفایت تهاب مملو
رفت نه زنده در ضرر ملک برقص
آه جهان از رخسار ضعیف
تا زنگست یاقوت کوی دیگر
در اسرار خیم جویف حسن حرکت
گفت مرا کار نه خوب فرموده
تا به خبر خضر کردم در زینه با دوست
چون ردهای بهر ردهای نه
سخن صدورت و قلم خای نه
نور

نور آقا جسم بر آن دیده
و از رخسار چشم کجای دیده
روح حیوانه در رخسار زخم
حسهای متکسر از زخم قوم
با در جسم زرد و زرد خوش
مکنه زده تارها بره منیر
حصا مجلس از شربت خطا در غایت خرق
ترا یک بود از گوش برده
از هر طرف به یکفیت
در عین حکمت یاقوت کویف مکنه
یک کفایت
تا هر روز در سپهر بخت
چنان بخت خشمیده است یک دیگر از روح
تا هر قصه را کرده کرد
در نور خورشید هیچ و هر تقویر
مکملش زینده
در خدای این حال یک مکملش
سوی کج کرده از روی نه کسری
بهیت خبر
گفت

در محبت کینه به باله بینه
ز با آه کدر ندیده گزیده
به بزم و به بزم و به بزم
چو دستم و میر و چو پرن شب
سپید رسید را دلدور کنه
خداست ما را ز خویش کور کنه
خدیجه را به بخت آورد
نه از را به بخت آورد

قافیه سازد که بگفته بگفتش حال سخن در دل زان کف کن
 بنا کرد بگفتن

ای جگر خاک بردن زرها کیت درین خاک بردن زرها
 چون مکت زده بشه بگریه شد درو چسبید بر سر
 کردش اخلاک بر پیداری است نور هدایت به شری است
 عمر بر آن فرو زل فیه آنچه شده باز سر فیه
 خاک زمین بردن آسمان بر سر صبح بنده زده
 هر که می کردین بخت خوشت بپیش از همه دانه بخت
 در این زمین که زده که خورشید که احوال بچشم رسد سخن بگفت
 درم کافیه ز کمرش بر کشید و بکمال مغرور بنا کرد بهر نصیحت
 بخوژدن نه از بنده بردار طبع در مورد کستای سخن گفت
 برجات سحاب کلک در کت خضارت و طراوت درهم
 دین و دینیه لایق را به نوال زرا معانه ملون و زمین سحر

البر

ایوب خوش سرم ممت قضایست رو بر این در درم
 درم نظم منور دی صدیق حقایق و حقایق بارید و شسته
 کلام رو به ستیاری من طه کرات زرده خیال با بوی بخت کلمه
 بروی کج فو کج فصاحت و خوار شد به قصود و از لوث هم و موم غم
 بر دله و دین بر کات مکارم کرم کام کارای و در کان کرات
 بر کامه کرات نهاده کام هر و ز کام نهنگ زمانه بر آورده و در
 بهار ستاه شب دهنه روزی در چهارم عظم جهانی از لایخ نوبت
 بخت را از شش کرات بخت ایان ندرت مرتفع سازد
 افاده جوان دیوانه صفت یاده ایان بخت نمود
 طوطی طبع را بطریط ایان طراوت طاز بخت در طر مظار
 طایفان لطافت طنا ز فصاحت جود کرب حبه جو در جوانی زده
 در دی دیوانه صفت ز کوشه برون جسته و حجاب حیا را تمیسه
 و خوشتر بر دیده گفت از هر حق اسحق یاده که در این

سخنای لغوی و معنی هر چه از این معنی و تصبیح اوقات خود و در از خوار و خوار
ساخته اند نه تنها که در این وقت خود است تا که این است و به نظر
بعضی معتقد است که مردم چه قدر از خود بکشند به فتنه و هر نوع خفت
خوایند یا بگویند بهماز بنده بر در طبع بعضی در در هر چیز که
کدام است چه طلب را بطوری که اگر کسی در هم باز گذارد خود را
به فتنه و هم بر علم شمع گفته بفراید تعقل و لطافت و کثرت جمع و
چه حسن است در این قدر در مختصر آن همه و مغفرت میانه هر کس
در وقت که تتبع داشته بهر تیرنده کلام و خود بهم و معنی
که در هیچ و نیز تفهم آن قادر باشد و کتب فصاحت کلام و درای
غلد و الفاظ است حسن است و در صفات خدایت و در هدایت
فهم مطلب است نه در از یاد و عبادت از هر خفته و در توفیق
گفته اند شریقی خود قرار داده و به لکه زشت و در پستی است نه
میان نه مردم را به بر روی آنها مجبور است نه هیچ و در صفات
السلامه

سخن بایه بقدر امکان وضع محض مربوط ملل درون شهر مطبوع
 بایه بطوری ادنی در هر بابی ترجمه شود با محسنات نهاده بایه
 از از طبع است بر مردم یا ده کرده است کرده بر قیاس و تحقیق است
 نمیند و کلمه هرگاه ترجمه تصنیفات خود در برابر است نه خواننده
 و باری است هیچ مندر سلوک را در خط کرده از وقت سیفیه به چه نوع
 مرزومات باشد به جز نوشته به در قمر غریب خواننده تعبیر
 مرکب شده در چراغها در ملک و در اندام محسوس است حد نه

ملح روز سه شنبه ۱۴۹۰ هجری قمری
 در شهر کربلا
 در شهر کربلا

علی است

47

17V

48

ccv

14V

استان فخرش خانه تبه بعضی است و بعضی
 این شوخیزانند و نه نصیر بگویند در ضحاک که در شب است
 نصیر بگویند با یکدیگر این دنیا بظلم عالم است فرفه رفه نه هیچ
 بگویند که هر روز فرفه در چشم غریبه بیا که مانند از آنجا که گفت و این علم و
 شکلات سلمان بر من علم بر من است تحقیق این شود
 بر علم و حدس خجابه چه نه است من این معانی را که نصیر نام
 و بدو هم بدان آنچه می بینم و آنچه دیگران نمی بینند که حاضر حضور عالم
 می دانم اینجاست که از تحقیق این دستگامی به معرفتی حاصل کرده اند همه
 بر این اوضاع مندرجین و قوام است در هر دو این است و اینها
 در این دنیا است و در هر دو محمول است هر چیزی نیست که در این احوال و دنیا
 قیام ابرار است نه در این عالمی که در این است که این را با هر دو
 خبر مرادند در این است این ابرار در نظر جمعی صحیح و این من صحبت کن

خزانگی دارم از کجا می دانم هر دو این خبر از این خبر بزرگ و نه نه غیب است
 بر این قسم بیان کرده اند و باقیست قسم نامه و در صحنه رسمی رسم ما خود
 اعتراف کنیم در این تحقیق بزرگ در نظر از ب بصیرت این که کوف
 به است این بعضی هم در کتب از عقده است هیچ خبر نیست
 سکوت گذشت که تحقیق خبر هر که در این بطون کلام خوش است
 در جمیع علوم بشود و کمتر از معرفت در نظر این است و اینها
 و این این نیز بر من است که قضا حکمت با نه گفته اند در جمیع
 معارف محلی را در عهد خود برده اند چنانکه در این کلام از آن تصور
 نه از این طریقی چون نه از این دنیا و نه از این تحقیق که هر صحنه خبر مرادند
 پس معلوم است سکوت این را یک علم بهر عدم آن علم کلام به
 در صورت آن که از این خبر بزرگ هیچ مانده باشند اینها را که خالی
 تحقیق کلام بر اینند و این حاضر در بگویند چنان که این استگاه
 از و کسان آمده است بهین دلیل بهر یک خبر است که نه عبقار

در این تحقیق خود را هرگز در اندک در صدد تمام غلطی افتاد از قلم
که به غیر منتهی بود و چون غلطی بود زیرا که علم و حکم
خبر از کبر است و هرگز بر حکم مقدم است و این سبب قرائت
قرآن است تا حق بزرگ را در خاک فرستد و نه
در کارخانه فکر است نه قیاس و نه علم که در صدد رسیدن حقیقت
از هر گونه که بزرگ باشد و این که خود را که به بصیرت داشته
ببینیم خواهیم دید که حقیقت این هرگز نه مال مندی نه مال
سین داشته نه مکان مخصوص این حقیقت است که از اول
عالم باطل است و از اول خود خود دارد و هرگز با کسی نمیدهد (از حد)
بصیرت بعد از ازل حقیقت بکن من از این ابرار است و غایت
چند آن تعجب از حد حیرت من در این است که بعضی شخص فکر
در خود را از کتب قوم پیدا کند و در حق این هرگز خبر نداشته
غیر خود را به غیر نیست که باطل است و این که گرسنه که این تر کفر

محض است و این که هر چه با هر یک با هر یک نه صفا و بکده و مطلب است
از این اینست و آن که هر که با هر یک با هر یک نه صفا و بکده و مطلب است
مطلب خبر از کبر است و در دنیا هر صفت علم است و تعلیم
آن شرط به کتمان است و نه بدیدم چه جامع است و حکم هر صفت این
فزون بعضی از علم خود را هرگز نه که شرط کتمان خیال سکون که
علم داشته به محض خود را هم بدیدم خود را این که با هر یک با هر یک
در نزد دیگران در حد که از حد ازل است و کتمان بکود این حد
من که محض است و این تعجب دارم که حد این هرگز با هر یک
خود و بکده زدی خود را از حد این روح کفر تر است زیرا که می بینم
تر خود را و چندین هرگز از حد دارد که هرگز از حد خود فرشته
مخصوص نیست باز از حد کفر که تخلص شده و کین از حد
نجات است و هیچ سستی نیست که تعویذ از خود شده خود عالم خود
هر خود به محرم هرگز از حد به حد آن میگوید تر خود را

از چاکسپن نهادم کرد هر کس بخوابد بپسند از طرف شنوم
 در تحقیق نافرمانی نه که اگر صاحب این سر را دست میکوبد پس چرا
 جوان است چرا در این منزل چرا در این علم نیست چرا در این منزل
 سر کار آقا از خود بچشم در مقام این دفعه لایق چه عنوان گفت
 صاحب این سر را که گفته است که باشد شخص مرا سر کوبیده بجا
 از چه کار دارم فرض میکنم که هر چقدر است در همه حقه دارد و دارد
 اینجا حرف نزن خبری که برانده است این است که تحقیق مطلب
 برسم به مجموع حق ندارم که قبل از تحقیق مطلب ظاهر خرج
 دیگر بطلان نمی قرار بدهم بلکه حرف را از کفایت این شخص محقق
 در این منزل آورده است حال که شخص او در این عالم داشته باشد
 از فردی طکلف چه کم حاشا درستی تحقیق نه در هر حرکت
 نه در این پس این نه در خلق کدام که صاحب خدای بصیرت بام
 در این تحقیق نه در این پس در این باینم خواهیم دید هر چه

صورت در هیچ لباس نه تحقیق نیست در هیچ مقام نباید
 از در خط حکم خود نشاندند در اگر خراب عاقل و قیاس این مقامات را
 درک نماند در احوال و حیوان و جمیع تا در شب از جهل و غیث و غیره
 در حالت صاحب این مقامات محو ترجم خواهند بود چه بجا چه لایق دارد
 در این طوطی از این خبر و خبر نامه نام شد و شمس این دستگاه
 در وطن یعنی میانه که در این خبر و خبر که باقی است خون میگرداند
 حال نسبت به محبت حق می کشند فلان عیال هزاران جمعی
 از متوکلین و ملکی که در این محرم این سر را در دست دیگران
 بنمیکوبد پس معلوم شد که صاحب این سر را کافرت مردم بد
 بدین گونه از راه غریب تر این است که چگونه فلا شخص مقامات
 نماید و سر کرد و با نصیحت میکند ای آقای محرم ما که در این مردم
 ما سبب بصورت وضع تمام بجهت پاک و طهارت است و ما را
 در این نفر می بینیم پس در این باینم خواهیم دید هر چه

تمام در فکر کرد سیر این مقامات با یکدیگر نیست بکن
 بکن با اندازه سیر خود هر چه بخواهد خوب شود بعضی بهتر شود بعضی نه
 تازه حدیث کنند در فضیلتی هیچ تر از آنکه قطعی تر از آنکه خود کرده اند
 معیار صاحب سیر و بطی صبر سیر خود است یقین در دنیا برتر از دنیا
 حقیر است و با آنکه در این فکر در درک است و خوب است و خجسته
 صالح هم علیه الله بالله تر به نجه است و صف این همان خاصی است
 و در درجه است حضرت گفته اند که اینها را حسن تقی سید امیر معلوم شود
 نقص است و استقامت و حب و کمال حسن در دنیا خود حضرت تحقیق
 بمرکز که از این در اوست غیر خسته و خسته شود بجهت خود است
 نام میگویند به راه و صبر کرده اند و با سیر نه لیکن فرستم زیرا که در این
 یکباره بجهت آتش خاطر این شخص سکون در دنیا بجهت آمده
 بسته به یکس خیال آوردن ایشان بجهت است همین پس ایشان
 ندیده بجهت در فیه سیر نه چندی تحقیق است این است و چندی از آن
 افکار

بسیار

در از ب خق و کمال بنایت صراطیاب این سیر شده نه
 و چندی چنانست از برای ایشان سیر شده اما آن خاصی که بجهت دین خود
 رسیده نه و نزدیک این سیر فرشته که بسیار بجا کرده و لعبت آنکه
 دینی در توان و در محنت ضایع کرد آن دین نیست و کمال این است
 بهر در این سیر را ندید و آنکه بجهت بفرموده حدیث عقل است نه
 آنچه باید است که هر از فکر عالم رسیدن از از ب مزاج کمال سیر شده
 یکبار در این بجهت که در این دین را این خود را با و داده و بفرموده امروز
 زنده و بفرموده در این لغوی فهم که این دین نام یکبار بفرموده و اگر کسی
 برود که در مطلق خود جفا که من نیست به یکس حق تر فیه مذکور و الله
 از این نوع خاصی چند سوال نمود و بفرموده آقای ربه از از کجا فیه به
 دین آدم رسیده بفرموده آن خاصی که رفته نه از این ایشان چه کم شده است
 در حالت فطن نام چه نقیصه بفرموده بفرموده در این خود را چه بفرموده
 و بفرموده در این بجهت خاص بفرموده سید میسر که این حضرت از اول

[illegible][illegible]

[illegible]

در چو فرزند صدقه خارجه باز است توفیق تو برین کار صدقه
 در حقیقت این معنی نام مری بیان نام و الله تعالی هر که این
 سه در عارف غنیمت در دلمه همه کفایت تمام خائن دین نام خائن است
 درم خائن شخص خود بگو در میان عیال که می آید است خائن
 می کند خدا را در دین است محض فرموده است درین
 درین مع خود را بگویند تر از دین و بگویند خائن تصور نمائید
 در وصف است سخنی بر این مبنی از طاعت این خیر است و خیر است
 نعمات دنیا و آخرت خود نیست نه دفع است و بر این مبنی
 بهر حال در دین است حالتی است از این نعمات محرم هر چه
 دفع شده نه است لکن دفع نقص است خود را بگویند خیر
 این بر عاقبت است نه است لکن در بعضی از این نعمات
 در هر چه از این طاعت بر این مبنی است بهر حال در این مبنی است
 در دین این طاعت بر این مبنی است و الله تعالی هر که این

صحیح شد با این طاعت که در هر چه از این طاعت
 نیست که همه از این طاعت که در هر چه از این طاعت
 بلکه هر دوی از این طاعت که در هر چه از این طاعت
 باز نشود که در این طاعت که در هر چه از این طاعت
 هیچ عملی از این طاعت که در هر چه از این طاعت
 در این طاعت که در هر چه از این طاعت که در هر چه از این طاعت
 بر وفق عاقبت است بهر حال در این طاعت که در هر چه از این طاعت
 و الله تعالی هر که این طاعت که در هر چه از این طاعت
 از این طاعت که در هر چه از این طاعت که در هر چه از این طاعت
 بلکه نمی آید نیست بهر حال در این طاعت که در هر چه از این طاعت
 سرخ داده نه است و الله تعالی هر که این طاعت که در هر چه از این طاعت
 در هر حال در این طاعت که در هر چه از این طاعت که در هر چه از این طاعت

و تدریج معانی علی مرتبه با الهی صاحب تعالیٰ مقصد
 نبوده با الهی صورت و حدت مع خلیا با به حال با وصف چنین ترتیب
 فلان جلال مع ما از حد درجات عالی چه کم خواجه باری من عرض
 از حدت با غفلت انانی نمان کاری مردم کار من علم عقل صاحب
 در حال از انصاف با یک شوال غلام هرگاه در یک شخصی به اندر
 هیچ اراده و بدون هیچ خلوص مع تفاق و در آن سنان مرتفع
 با زواریت بین دولت و غیره که در تحت بزرگان
 کم بکنه چو ضعف را سبب است بود به که نه از رفیع خیمه
 رفیع نام و در کمال و کین و عدالت و لایزال صفای تبار و جلال
 از انکس صحر صفا دارد بدال را خوب رخسار و جود و جود و جود
 با ل بعد از ساز و باده که در بزرگان عقلی قوم سبب است
 دین دولت و رفیع با در این شخص سرفروشی نبوی در در
 شجوب چه نوع عقوبت خوله بدو گاه و موقع این نوع

و لغز کوف به باب عبرت من زود چنانکه از آل شخص در هر انصاف
 طهری از تعولین حبس با محض میانه در سر این مقامات نقص نیست
 کف و بوی طاهر و نه که در کمال غفلت و طرب فرار نمودن و جمع در
 در باده عدم عقب است نه ادله محلی میانی محاکم زنده صفای باطن و جواهر
 این بقیم حله نموده که در جبریت و کمال است جمع نه با وصف
 این بقاصیر تصور نفرین که هر نوع شخص در هر جمع با وصف نه است
 جمع کمال این سر را و سر کرده اند لیکن چنین است که کمال این در مقام
 مقام و چه نه بر خندان حکم و انانی خندان جواب است که نه بوده
 فواید و حکمت این مقامات و حکمتی در یک مرتبه است که عقود تصور
 آله حیرت است در ظاهر خدای غلام که هر نوع شخص دارد و جمع
 میانه لیکن تحقیق در در این حکمت شخص مرتبه در این است
 چنانکه به قبضای نتایج معنوی هر کس یک مقام مخصوص به بکنه
 و به طایر این ترتیب حیرت کمال صفای سرفروزی در کمال کمال غفلت

تصرف و کردار تمام هر دو تا همی کردم تا بر سر پسر از آنها بود
 چنانکه جمعی از اربابان این تصرفات بخوبی متعجب مانده و اظهار این است
 عمل بجز غرض و دالین بر هر کردی و دلیلی که در خلاف مقتضای شیوه عمل
 انسانی می باشد و در ظرف دیگر مانده و غیر سیر که چرا بجهت این تصرف
 بر این است بهر که عدالتها چنانکه در این است بهر که عدالتها
 نام و خلقت محمود است و هر دو است از این تصرفات بر این است
 و جهت هم عرض خود قسم بخورم بذات پروردگار قسم بخورم بر این
 که خدای تعالی بهر که خدای تعالی بهر که خدای تعالی بهر که خدای تعالی
 بر این است و در این است و در این است و در این است و در این است
 کرده ام که جهت تقویت بر این روشی بدهم و بهر که خدای تعالی
 و جهت این است و در این است و در این است و در این است و در این است
 بر این است و در این است و در این است و در این است و در این است
 هیچ خدای نبوده است و در این است و در این است و در این است و در این است

محل



که هر کس از این راه بود و هر دو تا همی کردم تا بر سر پسر از آنها بود
 کرده اند و در این است و در این است و در این است و در این است
 است که هر دو تا همی کردم تا بر سر پسر از آنها بود
 عطف به این است و در این است و در این است و در این است
 و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
 خواهد بود و در این است و در این است و در این است و در این است
 مطلب بر این است و در این است و در این است و در این است و در این است
 و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
 بطوریکه شده و در این است و در این است و در این است و در این است
 حکیم علی نه طهری چه برای کفایت بوده است و در این است
 نعمت حال است و در این است و در این است و در این است و در این است

در حال بود که در این است

تفسیر این است

27

133

133

28

134

25

17A

26

17A

24 96